١

…سلاطین نیکو
…دم پر غم و اندوه با…
…ه و آشوب و حرب
…رت بسیار بود و بزمین شام آفت
…تباه شوند و در فارس زراعت را آفت رسد
…ید و بعد از آن ارزانی شود و در آخر میوه پر بها شود و در
…اه و خشکی بسیار بود و بیشتر نرخها از آنکه بود و دروغ و خیانت در
…ن بسیار بود و کهتران بر مهتران بیرون آید و زنان شوهران و طلاق
خواهند و میان لشکر مخالفت پدید آید و یکی از بزرگان تلف شود و بجانب مشرق
بزرگی بمیرد و باران بسیار بود اما بی وقت و بی فائده بود و زمستان بسیار سرد
بود و جراحت و دمل بسیار بود و کار دهقانان خوب بود و اگر روز
باشد صاحب عطارد است و لیکن دلیل بود بر آنکه در آن سال فتنه و آشوب و حرب
مصاف و جنگ بسیار بود و نرخها گران باشد و بیماری مردم بیشتر از گرمی باشد و
درد گلو بود و در حدود گیلان و طبرستان و جرجان شکفتگی و تنگی و قحط

دروکا

۱۳۱

۸۶۱

۱

صاحب ان سال مریخ بود حال بزرکان و ملوک و سلاطین نیکو
بود امّا کار مردم دیکر بسته باشد و دلهای مردم پر غم و اندوه با
شد و کار تجار بسته بود و نرخها کران بود و فتنه و اشوب و حرب
و اراجیف بسیار بود و کزندکان و حشرات بسیار بود و بزمین شام آفت
و بیماری بسیار بود و خلایق تباه شوند و در فارس زراعت را آفت رسد
و قحط و تنکی پدید آید و بعد از ان ارزانی شود و در آخر میوه پر بها شود و در
تابستان آماه و خشکی بسیار بود و بیشتر رنجها از آبله بود و دروغ و خیانت در
میان مردم بسیار بود و کهتران بر مهتران بیرون آید و زنان شوهران و طلاق
خواهند و میان لشکرها مخالفت پدید آید و یکی از بزرکان تلف شود و بجانب مشرق
بزرکی بمیرد و باران بسیار بود امّا بیوقت و بی فائده بود و زمستان بسیار سرد
بود و جراحت و دمّل بسیار بود و کار دهقانان خوب بود و اکر روز
باشد صاحب عطارد است و لیکن دلیل بود بر آنکه در ان سال فتنه و آشوب و حرب
مصاف و جنک بسیار بود و نرخها کران باشد و بیماری مردم بیشتر از کرمی باشد و
درد کلو بود و در حدود کیلان و طبرستان و جرجان و شکفتکی و تنکی و قحط

بود و کار مردم بسته شود و تجار را زیان رسد و انصاف از میان مردم برخیزد اما مردم
عام و نادانان را نیک بود و علما و اهل صلاح برآنکه نه بود ایشان را غم و کدورت
بود و با یکدیگر کینه و حسد بورزند و قوت بعضی از مشاهیران بشکند و باران بی هنگام ببارد
و سیلها بسیار بود و احوال سلاطین متغیر بود و گاه گاه رسد و رعایا بر سلطان (با هر مردم)
عاصی شوند و کهتران بمهتران کینه پیدا کنند و بعضی از میوه ها را آفت برسد و در
تابستان بیماری و بادهای مخالف بسیار باشد و پنبه و فالیز و گندم و جو نیک بود
اما وقت بهار اندک آفتی برسد و میوه ها در فصل بهار نیک بود و در این سال
خشکی و کم آبی بود و راهها از سرما و برف و زمستان گرفته شود و اگر روز
باشد صاحب سال مشتری است در آن سال علما و فقها و
سادات و حفاظ را نیک بود و بزرگان را رغبت بکار خیر بسیار بود و
احوال ملوک و سلاطین وقت نیکو بود و مرادهای ایشان برآید و حال در
دهقان نیک بود نباتات خوب باشد و پنبه و کنجد میانه باشد و در بهار باران
بسیار بود و ارتفاعات نیکو آید و تابستان میان بود و بیماری کم بود و کرم
پیله و ابریشم میانه بود و رونق و داد و ستد در میان مردم کم باشد و روز بروز

حال مردم

حال مردم بازار بدتر شود خداوند طالع مشتری بهمه حال ویرا
نیک بود و اگر روز باشد خداوند سال زهره است و حال علما
و قرآن خوانان و زهاد و عباد نیک بود و ملوک و سلاطین نیک
بود اما گاه گاه مشغول خود باشند و به بدی گرفتار شوند و تعب
افتند و مردم لهو و طرب و شادی و نکاح بسیار کنند و پنبه اگر
بکارند ضایع خواهد شد هر چند دیر بکارند بهتر خواهد بود
و در باب بیماریها و حادثه بسیار خواهد شد و عمارات خراب
شود و دینار و درهم در میان مردم کم شود اما حال ملاحان
و کشتیها در خوف باشد و بیماریها بسیار باشد و خداوندا
ین سال را حال نیک داشته باشد و حال مردم در تنزل باشد
و اگر روز باشد خداوند سال زحل است دلیل رنج و غم و الم
و خلاف و گفتگو بود و میان سلاطین و رعیت منازعه پیدا شو
د و در این سال گندم و جو نیک بود و فالیز نیکو بود و انجیر را آفت
رسد و باران و سیل بسیار بود و سلطان بیماری سخت پیدا

کند وهندوستان را بیماری و آفت رسد وهار و ملخ و زنبور
وکیک وکژدم بسیار بود و بزرگان را کار نیک بود و بزمین طبر
ستان فتنه و آشوب بود و مخالفت پدید آید و بمحل سرما پدید
شود و در تابستان نیز سرما بود و درد سینه و بیماری و
مرگ زنان وکودکان بسیار بود و حال علما و اهل صلاح بسیا
ر نیکو بود و عسل کم بود و نخود و در روم گوسفندان را آفت ر
سد و در آخر سال نرخها بوبها شود و میان مردان و زنا
ن بیکار بود و پنبه درین سال کم بکارند و پالیز و کنجد و
غیر آن نیکو بود و خداوند این فال همه نیکو بود

روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام که شب روز نوروز غسل کنند و جامه نو در پوشند
و بوی خوش بکار برند و روزه بگیرند و هرکه درین روز
بعد از زوال و فراغ نماز پیشین و پسین چهار رکعت نماز بکند
دو بدو سلام و در نماز اول در رکعت اول بعد از حمد ده
بار

بار انا انزلناه بخوانند و در رکعت دویم بعد از حمد ده بار سوره جحد
بخوانند و در نماز دویم در رکعت اول بعد از حمد ده بار قل هو الله
احد و در رکعت دویم بعد از معوذتین دوازده بار بخوانند چون
فارغ شود سر بسجده نهند و حاجات خود را بطلبد البته حق تعا
لی آن را برآورد و بعد از نماز این دعا بخوانند اللهم صل علی محمد
و آل محمد الاوصیاء المرضیین وصل علی جمیع انبیائک ور
سلک بافضل صلواتک وبارک علیهم بافضل برکاتک وصل علی
ارواحهم واجسادهم اللهم بارک علی محمد وآل محمد وبا
رک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته وکرمته وشرفته وعظمت
خطره اللهم بارک لنا فیما انعمت علینا حتی لا نشکر احدا
غیرک ووسع علینا فی رزقک یا ذا الجلال والاکرام اللهم
ما غاب عنی من شیء فلا تفقد علی عونک علیه حتی لا ا
تکلف ولا احتاج الیه یا ذا الجلال والاکرام بعد از آن بسیار
بگوید صلی الله علی محمد و آله الطاهرین الاخیار الابرار

کفارهٔ گناهان پنجاه سالهٔ او شود و منقول است که هر که در
ین روز سیصد شصت مرتبه این دعا بخواند از بلیات محفو
ظ باشد اللهم ان هذه سنة جدیدة وانت رب ملک قد
یم کریم اسئلک خیرها وخیر ما فیها واعوذ بک من شرها
وشر ما فیها واستکفیک مؤنتها وشغلها یا ذا الجلال والا
کرام یا محول الحول والاحوال حول حولنا الی احسن الحا
ل تا آخر سال از بلیات محفوظ باشد و از حضرت امیر المؤ
منین ع منقول است که هر که این هفت آیهٔ مبارکه را که
مشتمل است بر هفت سلام در اول ایشان در روز نوروز
بر کاسهٔ چینی نویسد بمشک و زعفران و گلاب بشوید
هر که از آن بخورد تا سال دیگر هیچ المی و مرضی باو نرسد
و اگر گزندهٔ او را بگزد زهر بروی کار نکند بقدرت الله تعا
لی این است سلام علی نوح فی العالمین سلام قولا من
رب الرحیم سلام علی ابرهیم سلام علی موسی وهرون

سلام علی الیاسین سلام علیکم طبتم فادخلوها خا
لدین سلام هی حتی مطلع الفجر و در کتاب معتبری د
یدم که فارسیان در روز خمسهٔ مسترقه این را مینویسند
برای رفع ضرر گزندگان و در نزد ایشان اعتبار دارد
و تجربه رسیدهٔ ست که با خود نگاه باید داشت بنام این
دونام بینوا فریدون که معنی آن سلام علی نوح فی العا
لمین است   در ترجمهٔ حدیث شریف است که
مشتمل است بر احکام کسوف و خسوف و حوادث هر سال
و احکام محرم شیخ بزرگوار هبة الله قطب الدین راوند
ی در کتاب قصص الانبیاء روایت کرده است بسند
خود در بیان حوادث و وقایع محرم که ابتداء سال است
نزد عرب و سایر مسلمانان بغیر از شیعیان عجم که نزد ایشا
ن نوروز ابتداء سال است و این حدیث را صدوق محمد
ابن بابویه قمی روایت کرده ست که او سند را متصل کر

بحضرت مبیّن الحقایق امام جعفر صادق ع که ان حضرت فرمو
د که در کتاب دانیال بغمبر ع دیدم نوشته است که در هرگاه
صحم روز شنبه باشد زمستان دران سال بسیار سرد باشد وبا
دران سال بسیار باشد ریخ فراوان باشد وگندم گران
باشد وطاعون ومرگ کودکان بسیار باشد وزراعتها از
افت بسلام باشد وبعضی از درختان میوه وانگور را آفت
برسد ودر روم حرب باشد وعرب باشامیان حرب کنند
واسیر وغنیمت بسیار از ایشان بدست عرب در اید و
پادشاه را در جمیع امور غلبه باشد بمشیّت الله تعالی
وبروایت دیگر مرگ در میان چهار پایان بهم رسد و
اسبان از قولنج عارض شود ودر مردمان درد گلو وزکا
م ودرمها ودردها بسیار باشد ودر همه بلاد مرگ بسیا
ر وزنان بسیار باشد خصوصا در عراق ومیان عرب و
روم کارزار افتد وعرب بر روم غالب ایند وامنیّت در با

بابل بوده باشد ودر بحرین ونواحی ان اختلاف بسیار در
میان مردم پدید اید قحط در ملاد ایشان بهم رسد واز
عرب ترسان باشند وعمّال بر ایشان تعدّی کنند وگیاه
در مراعی عرب بسیار ودر اخر سال کسی بر پادشاه خروج
کند وبر ایشان غالب اید ودران سال دملها وابله وگر
می بسیار باشد ومرعان بسیار باشند وروغن وگوشت
وعسل وکتان گران باشد وخرما در درخت فاسد گردد
وانگور ومیوها در بلاد همدان وفارس نیکو باشد و
بدرختان بلاد روم وبصره واطراف ان را آفت رسد وظ
فرس واشباه ولشم وموگران باشد ومرغ خانگی کم باشد
ومرغ شکاری بسیار بمیرند ودر بلاد یمن اختلاف
عظیم ظاهر گردد وشاید که نهیب وغارت منتهی شود وشا
ید که یکی از افتاب وماه منخسف گردد وشهب بسیار با
شد در یکماه این سال خون بسیار ریخته شود وگویند

چنین سالی نحس است و قابیل هابیل را در چنین سالی کشت
و آخرش نیک است و هر سال که اول محرم روز یکشنبه باشد زمستا
ن نیکو گذرد و باران بسیار بیارد و به بعضی از درختان و زرا
عتها را آفت برسد و دردهای مختلف و مرگهای صعب شا
یع شود و غله کم بعمل آید و در هوا اثر طاعون و وبا بهم رسد
و در آخر سال پادشاه را غلبه بهم رسد و بروایت دیگر
در این سال زمستان سرد و تابستان معتدل باشد و میوه
و حبوب و زراعت در اکثر بلاد عراق عرب نیکو باشد و آ
فتی بمیوه های بحرین و صحا و قطیف و حوالی آنها برسد
و در بلاد مشرق بلاد جبل ارزانی باشد و گوسفند و
شیر بسیار و گیاه صحراها فراوان باشد و در اشتران دیو
نگی و مستی بهم رسد و آبله کودکان بسیار باشد و در گاوها
مرگی بهم رسد و در یکماه درد بسیار مردم را عارض شود
و در آخر سال گرانی بهم رسد بسبب اختلاف سلاطین

در غیر

در غیر بلاد یمن و در بلاد هند اطفال بمیرند و جو و روغن
بسیار باشد و اختلاف و جنگها در میان پادشاهان باشند
همچنین اختلاف در میان عامة الناس بسیار باشد و کار
زار در میان عرب و عجم واقع شود و در میان عامهٔ ناس و
خویشان ایشان فتنها حادث شود و در شام حرب و فتنها
بدید آید و حاکم بعضی از اهل فساد بقتل رساند و در زمین
جبل که همدان و نواحی آن باشد کشش واقع شود و مرد جلیل
القدر کشته شود و پادشاه بابل بر ملوک مستولی شوند و
از بعضی وزراء ملوک اختلافی ظاهر شود و بر پادشاه بشو
رد و بگریزد یا کشته شود و گروهی بر پادشاه طغیان کنند
و مغلوب گردند و کوکبی از آسمان ظاهر گردد و در ناحیه
مشرق که دنباله داشته باشد و این سبب حدوث قتل
و غارت و گرانی گردد و باین سبب وزیدن بادها و فور امراض
و بسیاری دزدان صحرا و دریا گردد و غله گران شود و ط

جیان را غارت کنند و تمام بعضی از ماه منخسف گردد
زمستان نیکو گردد و تابستان بسیار گرم باشد و باران
در وقتش بسیار ببارد و گاو و گوسفندان بسیار بوجود آید و عسل
بسیار باشد و نرخ خردنیها در بلاد جبل یعنی شهرها که در میا-
ن آذربایجان و عراق عرب و خورستان و قارمت و بعضی کو-
ه همدان و حوالی آن ارزان باشد و میوه بسیار باشد و زنا-
ن بسیار بمیرند و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کنند
و در نواحی مشرق و بعضی از بلاد فارس دلگیری برسد
و در بلاد جبل بسیار باشد و بروایت دیگر در آن سال آب فرا-
وان باشد و شیر حیوانات فراوان باشد و باران بسیا-
ر ببارد و حبوب بسیار باشد خصوصا در فارس و همدان و ار-
زن و ذرت در هند و زنگ بسیار شود و زردالو و سایر میوه
در بلاد فارس و بصره و شام نیکو بعمل آید و خربزه و خیار در ولا-
یت مشرق و عمان نیکو باشد و درین سال خرما و میوه و گو-

و روغن فراوان باشد زر در میان مردم کم باشد و بلاد مشر-
ق و بلاد هند و اسکندریه و مغرب بسیار باشد و مرض سودا
و دیوانگی بسیار باشد و در زمستان زفاف و تزویج زنان
بسیار شود و دریا طغیان کند و بعضی بلاد را غرق کند و آب فرا-
وان و نیل کم باشد و باین سبب در مصر قحط عظیم پدید آ-
ید و سوالش و چهارپایان در صحراها نیک باشد و کام در بلاد
جبل و اطراف دریا بسیار باشد و حبوب و میوه‌ها در مکه معظمه
بسیار فراوان باشد و ارزان باشد و بلیه و ارزانی در آن
بلده طیبه بهم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه حادث
شود و خوارجی از نواحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس
بیم و هراس عظیم از بعضی سلاطین حادث شود و قلعه
را طرف مشرق یا جنوب از تصرف اصحابش بیرون رود و محتمل
است که یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد و در مردم اضطراب
پدید آید و نان کم و در ترقی باشد و بر پادشاه کسی خروج کند

وحاجیان بروند و در شبی دزدی با ایشان برسد و آسیبی از ان
نیابند و سالی که **یوم سه شنبه** باشد زمستان بسیار سرد باشد
و برف و یخ بسیار باشد و ناحیهٔ مشرق گوسفند و عسل بسیار
باشد و بعضی از درختان انگور آفت رسد و ناحیهٔ مشرق و شام
حادثه در آسمان ظاهر شود که در ان خلق بسیار بمیرند و
بر پادشاه صاحب خروج نوی خروج کند و پادشاه بر غالب شود
و در زمین فارس و بعضی از غلّه‌ها آفت رسد و در آخر نرخها
گران شود و بروایت دیگر زراعت بسیار بعمل آید و باران بسیار
ببارد و فصل پائیز نیکو گذرد و میوه‌ها در بلاد جبل بسیار باشد
و گندم و جو و عدس فراوان باشد آب فرات طغیان کند و شاید
در بستان ببارد و در دجره لوبیا و ماش و باقلا فراوان باشد و خرما
کم بعمل آید و در آخر آن آفتی برسد از سرما و در بلاد فارس از ملخ
آفت برسد بزراعت و میوه را و درین سال بسیار کم باشد و دزد کم با
باشد گردکان و مویز و بادام بسیار باشد و نرخ‌ها در اول سال

در جمیع

در جمیع بلاد ارزان باشد و عسل فراوان باشد و چیزیرا آفت برسد
و شکار در دریا بسیار باشد و آفت در سرما و گرما و غلات مغرب
برسد و بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و در پادشاه عجم
و ترک اضطراب حاصل شود در میان عرب و عجم و اهل عراق قتال
پدید آید و شخصی از مشایخ عرب کشته گردد و در میان عرب و
و مواشی ایشان در آخر سال مرگ بهم رسد و در آسمان ستاره و
علامتی پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد یا سرخی عظیم ظاهر
شود که علامت بعضی از وزرا باشد و در مصر شام و صقالیه فتنه
بهم رسد **یوم چهارشنبه** باشد زمستان وسط باشد و در بهار با
رانهای نافع ببارد و غلات و میوه‌ها در بلاد جبل و مشرق بسیار باشد
اما مردان بسیار بمیرند و در آخر سال در زمین بابل و بلاد جبل آفت بمردم
برسد و نرخهای ایشان و ارزان باشد و پادشاه بر دشمنان غالب
آید و در روایت دیگر در این سال عسل بسیار باشد و آب دجله طغیان
کند و در بلاد شام مرگ بسیار باشد و اکثر اطفال بمیرند و ملخ غز

روعات اهل شام را تلف کند و در آخر سال قحطی در میان ایشان
بهم رسد و باران درین سال بسیار بیارد که بسیاری از خانها و عما
رتها منهدم کردد و درختان خرما ضایع کردد و رعد و برق عظیم ظا
هر کردد و بادهای تند بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان و ز
نان آبستن بسیار بمیرند و در آخر سال در ناحیه فارس مرک بسیا
باشد و وحشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشند و نیز و
کاو بسیار باشد و بیع شرا و معاملات بسیار واقع شود و در ا
شتران کری بهم رسد و شاید که مرکی در چهار پایان پدید آید
و در فصل پائیز بیماری بسیار باشد و اطراف مدینه خاصه عظیم روی
دهد و مشایخ و علما بسیار بمیرند و در بلاد یمن از خوف قتل و غا
رت خراب شود و باز معمور شود و در میان عرب و بادیه کشش بسیار
شود و باد شمال بوزد و متاعها و پنبه کران شود و ابریشم و حریر
ارزان باشد و نیکو در میان عرب و عجم جنکها رو دهد و عجم
غالب شوند و پادشاه روم بمیرد و بزرکی از عرب بمیرد و مردم

و بالمه

و بالمه نیز بسیار بمیرند و در فصل پائیز مرض بسیار باشد و اختلاف
در میان سلاطین هند بسیار بهم رسد و فتنها در بصره و ولایت
فارس شود باشد زمستان ملایم کذرد و نوا
حی مشرق کندم و میوه ها و عسل فراوان باشد و در اول و آخر سال
تب بسیار حادث شوند و روم را بر مسلمانان غلبه بهم رسد پس عرب
بر ایشان غالب شوند و در زمین هند محاربات واقع شود و پادشا
عرب مظفر و منصور باشد و بروایت دیکر در اول سال بارش و سرما
کم شود و ابر و رعد و باران بسیار باشد و غلات و میوه ها در همه
بلاد جبل ارزان و فراوان باشد و سفر دریا درین سال بسیار نیکو
باشد و شکار ماهی بسیار شود و روغن و نان کران شود و آب نیل
طغیان کند و روم بر مسلمانان حمله بیاورند و مسلمانان بر ایشان
غالب شوند و در بادیه جنک بسیار شود و شاید که یکی از ایشان کشته
شود و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و منهزم کردد
و کارزار در اکثر بلاد خصوصا فارس بسیار شود و دزدان و راه

زنان دست برآورند و حکّام بر رعایا ستم کنند و بادهای تند بوزد که د
رختان را بشکنند و در لحسا و قطیف و نواحی آن فتنه میان عربان و
پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب شود در بلاد حبشه و اطراف
و اطراف آنها کارزار بسیار شود و در بلاد فارس در آخر سال
میان سه طایفه فتنها حادث شود و درین سال مرگ در میان
کاو بسیار شود و لیکن گوسفندان بسیار فراوان گردد و شاید که
ماه منخسف گردد و بروایت دیگر حاکم قسطنطینه که مراد پادشاه ا
ستنبول باشد او را بکشند و یا بگیرند و یا بگریزد و مفقود شود
یا او را خلع نمایند و ولایت عجم و اخرابی یاران راه یابد از ظلم پا
دشاه و درد در میان مردم کم شود و خلق از تنگی بفغان آیند و درد
ورس در میان مردم برطرف شود و عرب بر عجم زیادتی کنند و خلق
بسیاری را بکشند و ولایت ایشان را خراب بکنند و عربان بر دو
میان بتازند و بعضی از اماکن از تصرف والیان روم بدر رود
و پادشاه عجم در اکثر جا مغلوب شوند و باران در وسط سال

بسیار بباد بی فائده و رعد و برق بسیار باشد و از همه اطراف
بر پادشاه بیرون آیند خصوصا طایفهٔ ترکمان خارزم و از سمت قطب
شمالی حرکت کنند و بجوالح ربا رسند و خرابی بسیار بطبرستان بر
سانند و ترکمان با عجم در آویزند و بر ایشان غلبه آورند و خلق بسیار
از فقرا و رعیت پایمال و کشته شود و احتمال دارد که این سال یا سال
آینده پادشاه عجم در سمت مشرق بحرکت در آید چین و بد ولی با
و راه یابد و در زوار حادثه عارض شود که مدّتی توقف کنند و امرای
خراسان و سکّان بلاد نالان باشند و احتمال دارد که لشکری از عجم در
خراسان جمع شوند و رسولان از بلاد کفر به پادشاه آیند در اول سال
کندم گران و نان عزیز شود و در دریا فتنها حادث شود و اضطراب عظیم
باهل عمّان راه یابد و اکثر ولایت دریا خراب شود بقتل و غارت و کشتیها
در بعضی اماکن بدست والیان افتد درهای نیابند و این از اد باد
پادشاه باشد و غلبه صاحب خروج باشد و امیر جلیل القدر کشته
شود و قوه علما بسیار شود و اگر آفتاب کسوف کند بعضی اماکن از تصرف

والیان اسلام بد زود و در هر سال که   باشد در زمستان

سرما نباشد و باران کم ببارد و آب رودخانها کم باشد و در

بلاد جبل صد فرسخ غله کم باشد و مرگ در میان مردم بسیار باشد

از ناحیه مغرب گرانی باشد و بعضی از درختان آفت رسد و در

راه بر فرس غلبهٔ عظیم بهم رسد و بروایت دیگر غلاء در مصر و شام و

حبشه کم بعمل آید و گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اندلس حادث

شود و از زلزلی در بلاد فارس بهم رسد و غلات بصره و عراق نیکو شود

ولکن از جهت سلاطین و عمال ستمها بایشان رسد و غلات

جبل عاملی و نواحی آن نیکو بعمل آید و انگور و گندم در بصره و شام

بسیار بعمل آید و مرد صالح شامی در بصره کشته شود و با گروه بسیاری

از اتباع او و میوه درین سال نیکو باشد و آب دجله محمدی طغیان

کند که بغداد مشرف بر غرق شود و پادشاهی از پادشاهان هند

بمیرد و در ماه ربیع الآخر تا ماه جمادی الثانی دردها درین سال

در میان بسیار شود خصوصا درد گلو و درد پشت و ورمها و در

حلق

حلق دامراض شکم و کلف و توبا و جرب و دملهای بسیار و زنان را

بستن فرزند بیفکنند و بسیاری از ایشان بمیرند و امری از شام

ظاهر شود و بر مدینهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله مستولی

شود و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد و اگر ستارهٔ دم داری ظاهر

شود فتنهای عظیم از او بظهور رسد و کسی بر پادشاه خروج کند و

کردان و عجمان قوی گردند و در زمین عراق حرب و اضطراب و ا

ختلاف بسیار پیدا شود و خونی بحاجیان برسد و بزرگی در شام

بقتل رسد و در بلاد خراسان فتنهٔ عظیم ظاهر شود و در اطفال

دردها پیدا شود و آب چشمها بسیار باشد والله یعلم

در احکام کسوف و خسوف شیخ بزرگوار راوندی رضی الله

عنه ایضا در کتاب مذکور از امام جعفر صادق علیه السلام ر

وایت کرده است که کتاب دانیال علیه السلام نوشته است

در باب گرفتن آفتاب و ماه در شهور اثنا عشریه پس در هر سال

که در ماه   آفتاب بگیرد در آن سال ارزانی باشد و در

آخر سال دردها و بیماریها در مردم حادث شود و پادشاه بر دشمنان
ظفر یابد و زلزله حادث گردد و بعد از آن تبلا با مشقت باشند و هر سال که در ماه
افتاب بگیرد و در ناحیهٔ مغرب ترسی و گرسنگی مردم را روی
دهد و جنگ و کشش در مغرب بظهور آید پس ماه ربیع الاول
صلح واقع شود و پادشاه ظفر یابد و هر سال که در ماه
افتاب بگیرد در میان مردم صلح پدید آید و اختلاف کم باشد و
پادشاه مغرب ظفر یابد و کاو و گوسفند بسیار باشد و در آخر سال
فراوانی بهم رسد و در بادیه بر شتران وبا بهم رسد و هر سال که در ماه
افتاب بگیرد در مردم اختلاف بسیار باشد و خلق عظیم
بقتل رسند و کسی بر پادشاه خروج کند و ترس و کین حادث شود
و مرگ بسیار باشد و هر سال که در ماه افتاب بگیرد در مصر
جنگهای عظیم پیدا شود و کشش بسیار واقع شود و در بلاد مغرب
در آخر سال گرانی بهم رسد و هر سال که در ماه افتاب بگیرد
زمین لرزه در آبادان شود و در کوهستان و ناحیهٔ مشرق باران بسیار

ببارد

ببارد و در ناحیهٔ فارس صاعقه فرود آید امراض بر ایشان رسا
ند و هر سال که در ماه افتاب بگیرد همگی مردم از شر اهل یمن
باشند و پادشاه در مغرب بر دشمنان ظفر یابد و در بلاد جراد
در آخر سال مرگ در میان مردم بسیار باشد و بزودی بر طرف شود
و هر سال که در ماه افتاب بگیرد مردم همگی پادشاه فارس را
اطاعت کنند و روم را بر عرب غلبهٔ عظیم بهم رسد پس ایشان بر
روم غالب شوند و غنیمت بسیار از ایشان بگیرند و هر سال که
در ماه افتاب بگیرد در بلاد هند و زنگ کشش بسیار
واقع شود و گیاه زمین در شهرهای مشرق بسیار باشد و
هر سال که در ماه افتاب بگیرد باران بسیار ببارد و خرابی در
ناحیهٔ فرس پدید آید و هر سال که در ماه افتاب بگیرد
باد بسیار بوزد و میوه های درختان کم شود و در شهرهای مغرب
خرابی پدید آید و جو و گندم کم و گران باشند و کسی بر پادشاه
خروج کند و آزار بسیار از او به پادشاه رسد و در فارس خوردنیها

گران شود و در سال دیگر ارزان شود

هر سال که در ماه

ماه بگیرد در مغرب بزرگی بمیرد و میوه در بلاد جبل

کم باشد و در میان مردم خارشی بدن بسیار باشد و کسی بر پا

دشاه خروج کند و پادشاه بر او ظفر یابد و لشکر او را بقتل آورد و

هر سال که در ماه ماه بگیرد قحط و بیماری در شهرها

ی بابل حادث شود بحدی که بیم هلاک باشد بعد از آن

باران بسیار ببارد و گیاه زمین بسیار شود و احوال مردم نیک

شود و در جبل میوه بسیار باشد و هر سال که در ماه

ماه بگیرد در بلاد مغرب کشش بسیار شود و مرض یرقان در مر

دم بهم رسد و در ناحیهٔ شهرها میوه بسیار باشد و بلاد کوم

سیر و سبزیها آفت بهم رسد و خرابی بسیار در شهرها پد

ید آید و هر سال که در ماه ماه بگیرد آب در کوهها

سار شهر

بسیار باشد و قرانی بهم رسد و آب بسیار باشد و آن سال مبارک

باشد و پادشاه در مغرب ظفر یابد و هر سال که در ماه

ماه بگیرد خون در بادیه بسیار ریخته شود و پادشاه را بلائی عظیم

برسد و کسی بر پادشاه ظفر یابد و هر سال که در ماه ماه

بگیرد باران کم آید و آب کم شود و در نینوی که موصل باشد که حوالی

کوفه است در آن محل جزع عظیم و گرانی شدید پدید آید و پاد

شاه بابل را بلای عظیم روی دهد و هر سال که در ماه

ماه بگیرد در ناحیهٔ مغرب طاعون و قحط شدید پیدا شود و در بابل

باران بسیار ببارد و در همه شهرها درد چشم بسیار شود و هر سال

که در ماه ماه بگیرند پادشاه بعضی از نواحی کشته شود

و تسعیرات بالا رود و قحط در میان مردم پیدا شود و هر سال که در ماه

ماه بگیرد در بلاد جبل سرما سخت شود و باران و برف

بسیار ببارد و آب بسیار باشد و در زمین فارس درندگان بهم

رسند و در شهر بورماه مرگ زنان و اطفال بسیار شود و هر سال

که درماه   ماه بگیرد پادشاه بردشمنان غالب شود ودر
میان مردم بلا وفتنه بسیار باشد وهر سال که درماه   ماه
بگیرد وشهرهای عظیم فتح شود وگنجها در بعضی زمین وکوهها
پیدا شود وهر سال که درماه   ماه بگیرد مردی بزرگی در مغرب
بمیرد ومردی فاسق فاجری دعوی پادشاهی کند والله اعلم

دربیان فصول اربعه سال ست بدانکه زمان عبادتست از
مرور ایام ولیالی واو منقسم میشود بقرنها وسالها وماهها وما
هها بهفته با ایام وایام بساعات وتشبیه کرده اند اوقات شب
وروز را بفصول اربعه سحر را بمنزل بهار گرفته اند ومیان روز
را بمنزله تابستان وشب را بمنزله پائیز ونصف شب را بمنزله زمستان
وهر بلادی که بر خط استواست دو بهار ودو تابستان ودوز
مستان دارد ودر وسط معموره یک بهار ویک زمستان دارد اما
بهار در نزد عرب آنست که افتاب در حمل وثور وجوزا باشد وما
ههای او آذار ونیسان وایار است ودرین سه ماه خون

کرم

گرم در بدن پیدا میشود وجمع میگردد خوبست در بهار خون گر
فتن وخوردن تخم نیم برشته وکاسنی سبز وشیر بز ومیش وسرکه
وشکر وآنچه معتدل باشد مثل جوجه دراج ومنع است از خوردن
سیر وپیاز وبقولی که از پائیز مانده باشد مثل چغندر وزردک
وهر طعامی که دیر هضم شود وخوبست درین سه ماه جماع کردن
بسیار وبطون وتعب وحمام رفتن وعلامت آنکه خون غلبه دارد
سرخی رواست وامتلاء بدن وجستن رگها وشیرینی دهن اما
تابستان آنست که آفتاب سرطان اسد سنبله باشد وماههای
ان حزیران وتموز وابست ودرین سه ماه [illegible] آید واد گرم
وخشک است ودرین ایام باید طعامهای ترش خوردن وگوشت گوسا
له پخته بسرکه وجوجه فربه وآرد جو وسیر پخته وخوخ ارح والو
وانار ترش وبقولی که دراو برودت باشد وتخم نیم برشته ومد
موم ست کثرت جماع وبحمام رفتن وتعب گرفتن خون وبوئیدن
ریاحین گرم وبوئیدن عنبر ومشک ونباید درین ایام

دماغ

غرغره کردن و مسهل خوردن مگر بضرورت اماقی کردن خوبست
و بعلامت غلبه صفرا آنست که روی زرد میشود و ضعف دل بهم میرسد
و خواهش چیزهای سرد میکند و نفس تند کشیدن و جستن نبض و
تلخی دهن است امّا پائیز آنست که آفتاب در میزان و عقرب و قوس
باشد و ماه های ایلول و تشرین الاوّل و تشرین الآخر است و
درین ایّام بحرکت می آید سودا بارد سزاوارست کثرت جماع و
قصد کردن و بحمّام رفتن و خوردن دوا و مسهل و اقسام حلویات
و بوئیدن ریاحین حاره و خوردن میوه بعد از طعام و پرهیز
کردن از هر طعام و شراب یابس و سزاوارست خوردن غذا
و دوای گرم تر مثل جوجهٔ مرغ و گوشت برّه و انگور شیرین
و امثال آن و علامت آن سیاهی لون است و هزل بدن و خوف و
شدّت سکر و عفونت دهن و خشکی بدن امّا زمستان آنستکه
آفتاب در جدی و دلو و حوت باشد و ماه های آن کانون اوّل است
و کانون آخر و شباط درین ایّام بحرکت در می آید بلغم تر و سرد

و سزاوار

و سزاوارست خوردن کبوتر و گنجشک و بزغاله و گردکان و انجیر
و بقولی یابس و حلویات و اجتناب کند از خوردن طعامهای
سرد بعد از خواب و اسهال و استفراغ مگر ضرورت و منع است
بسیاری جماع و حرکت و علامت وی بسیاری خواب است و شوری
دهن در معرفت زوال روزه است از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که آفتاب را حلقه ایست نزد زوال که در آنجا داخل
می شود و این بنا بر مشهور دایره موهومه ایست که در میان حقیقی
مشرق و مغرب هر روز صحیح است زیرا که بیک نصب است مشارق
و مغارب در قرب و بعد و اعتدال او در آنجا مراد دایره ایست
بعد از آن دایره از دو جانب زیرا که آفتاب تا در دایره وسط حقیقی
است زوال نشده و چون از دایره بیرون میرود در زوال است و ممکنی
است که همان دایره باشد تا داخل شود زوال زیرا که تا داخل
شده است میرود و زمانی فاصله نمیشود و لیکن چون ظاهر
است بر ما محتاج است بزمانی دایره بعد را رعایت می باید

کردیس چون داخل می شود دران دائره زوال میشود پس هر چیزی

که هست که درمیان عرش به تسبیح و تحمید پروردکار در می‌آیند

و می کویند سُبحَانَ اللّهِ وَبِحَمْدِهِ و آن تسبیح غیر آن تسبیحاتی

ست که بآن ناطقند بسند صحیح منقول است از ابی عبدالله

جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام که فرمودند که زوال آفتاب

در نیمهٔ حزیران که از ماههای روم است و نزد هفتم روز است

تقریبا که اوایل سرطان و اوایل تابستان که دوم روز از

تابستان کذشته است و نهایت ارتفاع شمس است بر نیم

قدم ست یعنی چهارده یک شاخص است که از سایه مخلوق

می‌ماند و در عرف عرب ظهر می‌شود وقتی که سایه یکقدم نیم

مانده باشد و شروع در زیادتی میکند و قدم هفت یک شاخص

است هر چه باشد در مستوی الخلقه کف پای او مقدار

هفت یک قدم اوست و چون سایه زیاده می‌شود از هر چیزی

نسبت بطول اوست و چون ماه های تابستان و بهار

وافتا

۱۶

وافتاب بلند ست روز نیز دوازده ساعت ست تا چهارده دقیقه تخمینا

و این بلاد هر ماهی یکقدم زیاده می شود چون شش ماه پائیز و زمستان

که افتاب پست است و روزها کوتاه میشود تا نه ساعت و پنج شش

دقیقه هر ماهی دو قدم سایه زیاده می شود تا و در نیمهٔ آب که

اول ماه سیم است از تابستان زوال می شود وقتی که سه قدم نیم مانده

باشد که نصف شاخص است و در نصف تشرین الاول که ماه دویم پا

ئیز ست زوال میشود و بر پنج قدم نیم که می ماند و در نیمهٔ تشرین

الآخر که اوایل ماه سیم پائیز است و در نهایت پستیست زوال می شود

وقتی که هفت قدم نیم می‌ماند و نیم در کانون الاول که اوایل ماهها

زمستان است و آفتاب در نهایت پستی است زوال میشود وقتی

که نه قدم نیم مانده باشد چون اوایل زمستان افتاب شروع در بلندی

می نماید بهمین نسبت نیز بر می کردد و در کانون آخر که اول ماه دویم

است زمستان زوال میشود بر هفت قدم و نیم و در نیمه شباط هفتم

شین که اول ماه سیم است از زمستان زوال میشود وقتی که

پنج قدم و نیم مانده باشد از سایه و در نیم از رکه اوایل ماههای بهار دست
زوال امر شود وقتی که سه قدم و نیم مانده باشد و در نیمه آیار تشدید ما کم
اوایل ماه سیم از بهار دست زوال امر شود وقتی که یک قدم و نیم مانده باشد
و در نیمه حزیران بر نیم قدم بر همین عنوان است در همه سالها و این
تجدید در اصفهان تقریبی است و از نیم قدم بیشتر نمی ماند و در حزیران
بدو ثلث قدم می ماند و همچنین در باقی و شیخ بهاء الدین محمد
رضی الله فرموده است که من در نجف اشرف ملاحظه نمودم تقریب
است و آن حضرت فرموده که ظاهر شدن زوال افتاب بآنست که در درا
ری چوب یک ذرع و چهار انگشت طولی آن باشد پس چهار انگشت آن
را در زمین فرو برد که حرکت نکند چون افتاب بر می آید سایه هر
چیزی درازست که هر چند که افتاب بلند می شود سایه کم میشود
تا چون آفتاب بغایت ارتفاع میرسد سایه بنهایت کم میرسد
و بعد از آن شروع بزیادتی میکند و چون اندکی زیاد میشود که آفتاب
از وسط آسمان گذشته الا است میل بغروب کرده است دیگر سایه

زیاد میشود

زیاد میشود تا وقت غروب مانند طلوع چون زوال آفتاب شود در
های آسمان گشوده میشود از جهت آمدن رحمت و بر آورده میشود
حاجتهای عظیم خلق   ضابطه دایره هندی در دانستن زوا
ل آنست که زمین را هموار کنید پست بلند نباشد و بعد از آن دایره
بکشند هر چند دایره فراخ تر باشد زود تر ظاهر شود و در مرکز این
دایره چوبی نصب کنید مخروطی که سرش تیز و طول این چوب میبا
یدمقداری باشد که آن داخل دایره شود اگر تراز تر شود فاصله
دو جعل و خروج بیشتر شود ظاهر تر میشود باعتبار اختلاف و غیر
محسوس حرکت افتاب اگر فاصله کمتر باشد گفته اند بهتر است
و میباید که میانه چوب بر مرکز دایره راست باشد که از
سر این چوب بهر طرف از دایره بعد مساوی و استقامت این چوب
بشاقول میشود بریسمانی یا چوبی که بر سر این چوب گذارند
و باطراف دایره بگردانند که از همه طرف مساوی باشد
اگر بیشتر دایره را بر چهار قسمت صحیح کنند به برکار و غیر آن

و ریسمان یا چوب را بر چهار طرف یا سر چوب ملاحظه کنند
بهتر میشود چون مقیاس عمود کردند میباید ملاحظه کنند
که چون سایهٔ این مقیاس داخل دایره شود نقطه بر آن بگذارند
از سیاهی یا غیر آن و چون بیرون رود از دایره محل خروج را
نیز نقطه بگذارند و میان حقیقی این دو نقطه را به پرکار یا
غیر آن درست کنند و از انجا خطی درست بکشند تا مرکز
دایره و اگر ساده بگذارند و آن خط کشیده شود بهتر است
و این نصف النهار است پس تا سایه بآن خط نرسیده یا
رسیده و بیرون نرفته زوال نشده است و چون سایه
سر مقیاس از خط بیرون رود زوال آفتاب از نصف النهار
شده است و چون سایه بر سر آن چوب در میان خط نصف است
روز است بزوال باقی   در رکود شمس است در وقت ظهر
یعنی درنگ آفتاب در مقام خود لنبه کا صحیح از محمد ابن
مسلم منقول است که سؤال کرد از حضرت محمد باقر ع از

رکود آفتا

رکود آفتاب در وقت ظهر که بچه سبب درنگ میکند و حرکت
نمیکند یا بسرعت حرکت نمیکند پس حضرت فرمودند که چه صغیر است
حبشه دیدن تو و چه مشکل است مسایل تو اما تو قابلیت جواب
داری ابد رستی که چون آفتاب طالع میشود میل کنند او را بجانب
بالا هفتاد هزار فرشته دیگر آن را بجانب مشرق و چون جمیع کواکب
و افلاک غیر فلک اطلس از مشرق بجانب مغرب که در شبانروز
یکدور حرکت می کنند و حرکت دیگر از مغرب بجانب مشرق است
و آن دور شمس است سیصد و شصت پنج روز و ربع تقریبا یکدور است
و باین نحو حرکت میدهند تا وقتی که آفتاب بوسط آسمان رسید
و شعاع آفتاب از درهای مشرق بیرون رود پس چون بمیان
آسمان میرسد میگردانند آفتاب را فرشته که بملک نور مو
سوم است پس طرفی که بجانب زمین است بجانب آسمان
افتد و طرفیکه بجانب آسمان است بجانب زمین می افتد و بحسب
ظاهر این حدیث دلالت میکند که شمس را فلک تدویر

باشد در علم هیئت اثبات نکرده‌اند فلک تدویر را از جهت شمس
امّا نفی نیز نکرده‌اند و چون درین حرکت میرسد و این وقت
تسبیح فرشتگان و حاملان عرش و ساکنان سموات الاست
و درین حالت فرشتگان همه مشغول آن تسبیح میشوند که
منزه است خداوندی که از همه نقایض بریست و بهمه کما
لات موصوفست و نیست خداوندی بغیر آن معبود بحق
و خداوند مطلق و ستایش میکنم خداوندی را که منزه است
از آنکه او را زنی باشد یا فرزندی چنانکه نصاری مریم را از
ان خدا و عیسی را پسر خدا میدانند یا مراد از صاحبت صفات زائده
باشد و از ولد صفات حادثه و نه بوده‌ست او را هرگز شریکی
در پادشاهی و نه بوده‌ست او را کسی که دفع مذلت خواری از
او کند و خداوند خود را بزرگ دار و آن به بزرگی عظیم پس چون
زوال آفتاب شد و آفتاب میل بغروب میکند فرشتگان
از پشت سر هدمی کنند و حرکت میکنند آفتاب را تا غروب

کند و حرکت آفتاب سریع است تا زوال و بعد از آن قرار میگیرد و حر
کت بطئی دارد محسوس نمیشود و در حدیث دیگر آن حضرت فرمود که
یا ملک گاهی آفتاب تا بوسط سما حرکت میکند رخصت میکرد از جناب
باری تعالی که زایل شود و حرکت کند بجانب مغرب یا نکند و چون
مور میشود حرکت میکند

در بیان معرفت زوال لیل است

عمر بن حنظله از حضرت صادق ع سؤال کرد که بچه چیز زوال شب
را بشناسیم حضرت فرمود بستاره‌هایی که در اول شب ظاهر
میشود و در آخر شب غروب میکند و چون آن مختلف میشود
اولی آنست که هر که هفته یکمرتبه نشان کند و ستاره‌های ثوا
بت اگر خود حرکت ندارد بحسب ظاهر امّا باعتبار حرکت آفتاب
آنها نیز مختلف میشوند و همین که از ثوابت ستاره‌ها یکسا
نشان کردند اکثر اوقات ملاحظه آنها میباید کرد و چون در حد
و فرقدان کمترست بهتر محسوس میشود و چون در شبانه رو
زی یکدور حرکت میکنند پستی از وقتی که برابر یکدیگرند

تا وقتی یکی ازاین ها بالا رود و دیگری زیر شش ساعت میشود اگر در
میان باشند بآن نسبت که حساب میکنند باساعات شب در
هر فصلی نصف شب خوب ظاهر میشود و این از عجایبست باقی و
الله یعلم در بیان معرفت قبله است شنیده بودی از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که بتحقیق که حق تعالی کعبه را قبلهٔ اهل
مسجد گردانیده است و از ابو ابراهیم ابن البلاد و از ابی عمره سند ان
از آن حضرت روایت کرده است که خانهٔ کعبه اهل مسجد است و مسجد
قبلهٔ اهل حرم است و حرم قبلهٔ اهل عالم است و بطریق قوی
از مفضل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام
از انحرافی که شیعیان و اصحاب میکنند بجانب چپ از قبله جهتش
چیست و چه سبب دارد حضرت فرمودند که چون حق سبحانه
و تعالی حجر الاسود را از بهشت بیرون فرستاد و در جای خود
گذاشتند علامات حرم را نصب کرد حضرت آدم از آنجا
که نور حجر الاسود بآنجا رسید نور از جانب راست کعبه چهار

چهار میل

میل رسیده بود و از جانب چپ بهشت میل که مجموع دوازده میل باشد
که مقدار حرم است که چهار فرسخ در طول است و چهار فرسخ
در عرض پس اندکی انحراف اگر در این بلاد واقع شود بجانب راست نمازگ
گذارنده از حد قبله که آن حرم است بیرون میرود و چون منتها
حرم کمتر است از جانب یمین اگر اندک انحرافی از دست چپ واقع
شود از حد که قبله است بدر نمیرود و در حدیث دیگر فرمود
که زیرا که کعبه را شش حد است چهار حد آن بر دست چپ است
و دو از آن بر دست راست تو پس از این جهت است که منحرف
میشوند بجانب چپ و بدانکه علامات قبله اینجد و در میان فقها مشهور
است علامت قبلهٔ عراق مثل بغداد آنست که جدی را پس دوش راست
بگیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را و وقتی
که بنهایت بلندی رسد ما بین چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آنست
که سهیل را در وقت مذکور در پس دوشها گیرند و در این بلاد
آنست که جدی را پیش روی راست گیرند و مغرب را بجانب

ومشرق بخاجب وعلا روم وقسطنطنیه آنست که بود وشهها
کیرند ومحاذی ایشند بدانکه از دایرهٔ هندی چون خط
نصف النهار ظاهر میشود ولیکن معرفت قبله ظنی است چون
بنای قول بر اهل رصد است واختلاف بسیار در اقاویل ایشان
است چنانکه در خصوص قبلهٔ اصفهان انحراف از خط نصف
النهار بجانب مغرب بنا بر زیج قدیم است وآن سی سه در
جه است وچهل دغیقه وبنا بر استخراج از زیج جدید الغ
میرزا ابن شاه رخ مسجد جامع عباسی را بر آن مقرر ساختند
وانحراف آن را بر چهل درجه بیست هشت دغیقه وپنج یا شش
ثانیه مقرر فرموده‌اند وانحراف قبله از خط نصف النهار
مولانا محمد باقر یزدی طاب ثراه از کتاب مطلع الانوار
چنین فرموده است که انحراف کاشان سی چهار درجه دو دغیقه
است وقم وبین بیست هفت درجه وسی وچهار دغیقه
است وبربر پانزده درجه وچهل دغیقه است ویزد چهل

هشت

هشت درجه سی هفت دغیقه وحمص سی یک درجه وپنجاه پنج د
غیقه است واسترآباد سی هشت درجه چهل هفت دغیقه است وطوس چهل پنج
درجهٔ است ولنه دغیقهٔ است ونیسابور چهل شش درجه بیست شش
دغیقهٔ است وسبزوار چهل چهار درجه وچهل هشت دقیقهٔ است
بغداد دوازده درجه وچهل وپنج دقیقه است وبحرین پنجاه هفت درجه
وبیست سه دقیقه است وشیراز پنجاه سه درجه وبیست دقیقه است وهمدان بیست
درجه وشانزده دغیقه است وساوه بیست نه درجه وهیجده دقیقه
است وتون پنجاه درجه وبیست چهار دقیقه است وطبس کیلک پنجاه
سه درجه ودو دقیقه است وشوشتر بیست وپنج درجه وسیزده دقیقه است وهرات پنجاه
سه درجه وپنجاه چهار دقیقه است وقاین   پنجاه چهار دقیقه است وسمنان سی و
چهار درجه وهفت دقیقه است وشام سی ودو درجه وپنجاه چهار دقیقه است وکشمیر
هفتاد یک درجه ونه دقیقه است وملتان هفتاد ونه درجه است وحلب هفده درجه
وبیست شش دقیقه است وسایر بلاد را تخمین میکنند ببلاد قریبه
والله اعلم

در حرکت آفتاب واوضاع ستارها وشفقها

آفتاب بدانکه حکمها ستاره را جسم میدانند و اهل شرع نیز بعضی
از جای خود حرکت نمیکنند و با یکدیگر سیر میکنند و از هم جدا نمیشوند
و بعضی مطلق العنان اند و در حرکت از یکدیگر جدا میشوند و همه
را دو حرکت مختلف می باشد یکی عام که همه کواکب با آن متحرک
کند و آن حرکت شبانه روزی ست که از مشرق بمغرب حرکت میکنند
و دیگری حرکت خاصه ست که هر یک برای خود دارند و آن حرکت
از مغرب بسوی مشرق مانند موری که بر روی آسیا بجانب خلاف
حرکت کنند و آسیا را بجانب راست حرکت دهند پس مور دو حرکت
مختلف میکند یکی باراده که از پیش روی خود حرکت میکند و یکی
بکراهت و جبر که آسیا او را به پس میکرداند ستاره در فلک
چون مهره ایست منقور در کشتی و منجمان استدلال کرده اند
بانتقال آفتاب و ستاره کان در بروج و منازل و اختلاف اوضاع
ایشان نسبت بیکدیگر از مقابله و تثلیث و تربیع و تسدیس وا
موری که بعد ازین حادث شود و اگر همه منتقل بودند .

و حرکات

و حرکات سریعه حرکت میکردند برای سیارات منازل و برو
ج معلومه بهم نمیرسند و نامها و علامتها بروج بر طرف می
شد زیرا که انتقالات سیارات بعبارات صوری که از ثوابت
انتزاع کرده اند میتوان دانست مانند مسافری که از منزل
بمنزل رود و از شهری بشهری منتقل کردد و اگر همه با هم
حرکت میکردند یا حرکت همکی سریعه بود این معنی بعمل نمی آید
و از حدیث توحید مفضل ظاهر میشود که غیر کواکب سبعه سیا
ره که قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل
حرکت خاصه نداشته باشند چنانچه در اول حکما چنین
توهم کرده اند و باین سبب ایشان را ثوابت نامیده اند و بعد ا
ز آن بارصد حرکت قلیلی یافته اند که فلک ثوابت در هفتاد
سال یک درجه قطع میکند و در بیست و پنج هزار سال و دویست
سال یک دوره تمام میکند و آفتاب در سال تقریبا یکدور قطع
میکند و ماه در هر ماهی و زحل در سی سال دوری تمام

میکند و مشتری در دوازده سال و مریخ در دو سال الا آنکه یکما
نیم و زهره و عطارد قریب بیکساله و عرب انتقال بروج را
از کواکب میدانسته اند که صور بروج از آنها منتزع و ظاهر است
احتراز بودن قمر در عقرب نه در تزویج و در سفر احادیث وا
رد شده است نیز محاذات ستاره های عقرب باشد زیرا
که اصطلاحات منجمان در آن زمان متداول نبوده و این
در این زمان بعد از خروج از برج عقرب میشود و بعضی از ا
یشان گاه پنهانند و گاه آشکار مانند جوزا و ثریا و شعری
و سهیل و بعضی دایم الظهوراند که هرگز پنهان نمیشوند مانند
بنات النعش صغری که هفت و جدی و فرقدان از آن جمله است
و اینها علامتند از برای دانستن قبله و جهت طرق
و مسالک در دریا و صحرا و اینها در اکثر معموره ابدی الظهو
رند در استعلام سموات و جهات و طرق و بعضی از اینها علامتند
از برای نضج میوه های و رسیدن غلات و آب دادن زراعات

و بار کردن

و بار کردن شتران و چیدن انگور و خربزه و سایر میوه ها از برای
ذخیره و مطلع شدن بر سردی هوا که ضرر بمیوه ها نرساند مثل
ستاره طبید که در میان اهل عراق مشهور است و دیگر از برای
تخم کاشتن و درخت نشاندن و سفر دریا و حدوث حوادث
و ضبط غلات و وزیدن بادها و باریدن بارانها و ظهور
گرما و سرما و باینها هدایت می یابند مسافران در شبها و
بنور آنها منتفع میشوند در قطع بیابانهای تار و دریاهای
زخار و افلاک را حکما گفته اند فلک اطلس و فلک اعظم و فلک
الافلاک نیز میگویند و فلک البروج و هفت آسمانها بعد از آن اما
در احادیث افلاک هفت است عرش و کرسی و حجب و سرادقات
بسیار میشود که حکما که حکما اثبات نکرده اند اما نفی نیز نکرده
اند و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است در شبانه روزی
یکدیگر قطع میکنند بفلک نهم منسوب میدانند و بعد محدب
آن از زمین بغیر خدا کسی نمیداند و بعد مقعر آن که باعتقاد

حکما مماس سطح فلک ثوابت است از زمین موازی سی و
سه هزار باره هزار هزار پانصد بیست چهار هزار فرسخ است
وشصت نه فرسخ تقدیر کرده‌اند وحرکت این در شبان روز
پ دویست هزار فرسخ است وهر نقطه از آن این مسافت را قطع میکند
در روزی از اینجا قیاس کن که سرعت در چه مرتبه است ذالک تقد
یر العزیز العلیم اما لون اسمان کبود رنگ است وحکما توهم کرده‌اند
که کوه قاف از زمرد سبز است وبغایت مرتفع است ومحیط است
بر عالم از لون آن کوه اسمان کبود است ودر طلوع صبح اول سفیدی
در افق آسمان بهم میرسد وابتدا آن که محاذی زمین است
سیاه است کویند باعتبار کبودی آب دریای چنین که تاسیر میکند
ودر کتابی دیدم نامش رفیع رفیع است ولونش برنگ
تش
ااهن است ودر آن فرشتکان حق تعالی آفریده است از نور واا
وآب وصحتر ایشان فرشته ایست که نام آن رعد است وموکل است
بر ابر وباران وتسبیح او اینست سبحان ذی الملک والملکوت

برنگ مس آفریده شد نامش قیدوم است ودر آن
انواع فرشتکان هستند وتسبیح شان این است که سبحان ذی
العزة والجبروت ودر او فرشته هست عظیم نامش صاحب یدک
نیم او از آتش وتسبیح او اینست که یا مولف بین الثلج والنار الف
بین عباد المؤمنین برنگ برنج ونامش ماعون است
وذکر ملائکه آن اینست سبحان الحی الذی لا یموت برنگ سیم
ست ونامش اربکون است وتسبیح ملائکه آن اینست سبوح قدوس
قدوس ربنا الرحمن لا اله الا الله برنگ زر است ونام آن
اینست که برنگ یاقوت است ونام آن عادرس است
وان جای کرسی وبیان است برنگ در سفید است ونام آن
رفیع است وموافق احادیث معتبره از زمین تا آسمان اول پا
نصد سال راه است وغلظت وضخامت آسمان پانصد سال را
ه است وهمچنین هر آسمانی تا آسمان دیگر باین نوع است که
از زمین تا آسمان هفتم هفت هزار سال راه است واز اینجا تا

تا بکرسی و عرش خدای عالمیان مسافت آن را میدانند و آسمان
درها دارد که می بندند و می کشایند بخلاف حکما که میگویند
آسمان را فرجه نداده و خرق والتیام در آن ممکن نیست و این نه فلک
که قایلند میگویند که فاصله درمیان ایشان نیست و بهم چسبیده
ست و امّا زمین در پیش آسمان اوّل مثل حلقه ایست در بیابانی
و امّا در حقیقت آفتاب اختلاف بسیارست درمیان حکما
که آیا چه چیز است بعضی گفته‌اند فلکی ست میان تهی و مملو
از آتش و دهانی دارد که این حرارت و شعاع ازان ساطع است
و بعضی گفته‌اند از آبگینه است و قبول تاریکی از عالم میکند
شعاع را بر عالم می افکند و بعضی گفته‌اند جسم لطیفی ست که
از آب دریا منعقد میشود و بعضی گفته‌اند اجزاء بسیارست
که از آتش مجتمع شده و بعضی گفته‌اند جوهر پنجم ست بغیر عناصر
چهارگانه یا در تشکلش اختلاف کرده‌اند و بعضی گویند صفحهٔ
مدوری است و بعضی گویند که کرهٔ مدحرجه و همچنین در مقدار

احلا

اختلاف کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که کمتر از زمین است و مشهور آنست
که جوهر دیگر ست غیر عناصر اربعه و تشکلش کروی بودن ست
و مقدارش صد و شصت برابر زمین است و ربع و ثمن و اقوال مذکوره
اقوال افراد حکماست و درین روز متروک است و موافق
احادیث معتبره نزد آفتاب از نور عرش الهی ست و حرارت آن
از گرمی جهنم ست و سطحش موافق تاویل مولانا فتح الله رضیه
شش هزار چهار فرسخ ست و امّا موافق مذهب حکما قطر آن با طول
زمین برابرست و موافق حدیث وسعتش چهار هزار فرسخ ست
و کلو و روی جزیره و مرغزار است که خداوند عالمیان در پیش
آن آفریده ست و جسم آن سیاهست و صیقلی و اقتباس نورا
از آفتاب میکند و گویند بزرگی ستاره سها که در پیش ستاره
مقابل زمین ست
در سبب کسوف و خسوف موافق
احادیث معتبره آنست که خداوند عالمیان در هرچند مدت
امر فرمایند بملائکه که ایشان را بدریای ظلمت فرو برند

تا غرق نشوند بنور خود و معصیت الهی نکنند و مشبهه و مجسّمه دکرامیّنه
از اهل اسلام میکویند که آفتاب و ماه بر کوساله سوارند و از
کوساله می افتد در دریاهای که در میان آسمان میباشد فرو
میروند و تو میشوند و بعد از آن ملائکه ایشان را بدر می آورند و
سوار میکنند و مجوس میکویند که ماه غلافی دارد در شب اوّل بتد
ریج از غلاف بیرون می آورند تا شب نیمهٔ ماه و باز بتدریج ملا
ئکه اورا در غلاف میکنند خسوف ماه آنست که در غلاف نبدمی شود
و ماه مدّتی دست و پا میکند در اندرون غلاف تا بعد از آن بدر
می اید و آفتاب کاهی بغلط در خلاف می افتد در حرکت و علّت کسو
ف آنست و منجّمان کویند کسوف و خسوف آنست که افتاب و ماه
بعقد رأس یا ذنب که رسیدند سیاه میشوند والله اعلم
در مساحت زمین و طول آن و قطرش بدانکه زمین موافق مذهب
حکما کرویست و شواهد حیله بسیار بر آن دلالت میکند و معظّم
معموره قطب شمالی مرتفع است چون از کرویهٔ حقیقه بیرون است

وطرف شمال همه جا بلندتر است از طرف جنوب از این سبب است که اه
سافل بربر و حبشه و سراندیب همه سیاهان و جعد مویان اند
و باین سبب اکثر آبها مانند دجله و فرات از جهت شمال بجانب
جنوب جاریست و چون آبها که در جوف زمین است در ارتفاع و انخفا
ض چون چشمها و قنوات است که جاری میکنند همه از شمال بجانب
جنوب می آید تا بروی زمین جاری میشود و اکر آب در بلندی
نباشد بر روی زمین نمی شد و آنچه زیادی آید بدریا می ریزد و امّا
آب باکثر سطح زمین محیط است و عمارت کمتر از یک ربع است
از سطح آن و آن ربع را ربع مسکون خوانند و دایرهٔ عظیمه که معدل
النّهار بر سطح آن احداث کنند آن را خط استوا خوانند و ابتدا
معموره را از آنجا کیرند و مبداء عمارات از کنک و راست تا جزایر
خالدات که الحال خرابست از آنجا تا ساحل دریای ده درجه
است و نصف از زمین در بحر اعظم که آن را اقیانوس خوانند معموره
است دیکر نصف ظاهر است بمثابهٔ بیضه که در آفتاب نیمی طا افکنده

هر و نیمی مخصوص است و درین نصف که ربع مسکون است نصفی
که دو جانب افتاده خراب است پس در چهار ربع زمین یک ربع
عمارت دارد که در شمال خط استوا است و بزعم بطلمیوس طول
معموره از مشرق تا مغرب صد و هشت درجه است که هزار فرسخ
باشد و نزد متقدمین طول معموره از اقصای مغرب است و نزد
بعضی ساحل بحر محیط غربی گرفته‌اند از جزایر خالدات که
در سمت اراضی حبشه افتاده است و عرض معموره ابتدا از خط
استوای شصت درجه است که هزار چهارصد و شصت و شش
فرسخ و ثلث باشد و بطلموس گوید که از این خط استوا در اطراف
زنج و حبشه و تا بمسافت شانزده درجه بیست دقیقه دیگر یا
فتم در اقتصاص آورده که طول معموره نزد من هشتاد و دو
درجه و بیست و پنج دقیقه است که هزار و هشتصد و سی و یک فر
سخ و نیم باشد و طول بلاد عبارت از بعد آن موضع از ساحل
دریای محیط تا اقصای مغرب تا جزایر خالدات و عرض بلاد

از دوری بقاع است از خط استوا از شرقی ارض چین است و بر جزایر
ممکوت گذرد پس جنوب بلاد چین و کنکدز پس بر جزایر زده که
آن را ارض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب و میان جزیره
کلمه و سربره و وسط جزایر دیده و شمال مرند و معظمات زنکیان
بگذرد تا به بحر اعظم منتهی شود و هر شهر که در خط استوا بود شب
و روز در آنجا متساوی بود اما مساحت تمام روی زمین را حکما
حصه کرده‌اند هر درجه از درجات فلک را نوزده فرسخ یافته‌اند
تقریباً آن را در سیصد و شصت عدد درجات فلک ضرب کرده‌اند شش
هزار فرسخ حاصل آمد پس حکم کرده‌اند که دایره روی زمین باشد
و برین تقدیر قطر زمین هزار و هشتصد و یک فرسخ نیم باشد و
مساحت سطحش بفراسخ تکسیری چهل چهار هزار فرسخ و صد و
سی و هشت هزار [هشتصد ۲] فرسخ بود و مساحت معموره نه هشت هزار [سیصد و]
پنج فرسخ باشد و بطلموس از حکما هر درجه را بیست و دو فرسخ و دو دانگ
گرفته و معموره را از ما بین خط استوا تا عرض پنجاه شش درجه

سغد غیقه که تمام میل کلّی ست چهار هزار فرسنخ ست و عرض آن
هزار چهار صد و هفتاد شش فرسنخ ست و بکسر این مجموع سه هزار
بار هزار هشصد و ششصد و پنجهزار صد و بیست فرسنخ ست

زمین نزد حکما عبارت ست از طبقهٔ آتش و طبقهٔ زمهریر و
طبقهٔ نسیم و طبقهٔ زمین و طبقهٔ گل و طبقهٔ خاک صرف از حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلام منقول ست که از انجا که آفتاب طلوع
میکند تا آنجا که فرو میرود در بیست هشت هزار چهار صد
فرسنخ ست پنجاه یک یک هزار جای عولان است و دیوان و امثال
آن و چهار هشت فرسنخ ماوراء النهر ست مثل ترکستان و دست قپچاق
و خطا و ختن و کاشغر و چین و بر وای ترکستان هفت هزار
فرسنخ ست که در او جز نیست و صحرا است و سه هزار فرسنخ ولایت
اردس ست و هشت هزار فرسنخ هشترخان و چرکس ست و نه هزار
فرسنخ روم ست و ده هزار فرسنخ فرنگ ست و هزار فرسنخ عراق
عرب ست مثل کوفه و بصره و بغداد و موصل و چهار صد فرسنخ

جرقان

یونان ست که دریا گرفته ست و هزار فرسنخ شهر زنان ست
و دو هزار و یک فرسنخ عراق عجم و آذربایجان ست باقی والله یعلم

در ذکر اقالیم سبعه و حدود آنست اقلیم اوّل متعلق
ست بزحل و عامه اهل این بلاد اسود اللون اند و ارتفاع قطب
شمال درین اقلیم دوازده درجه و ثلثی باشد حدّ اوّل آن نزدیک
خطّ استوا ست از جهة مشرق و شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب
بلاد چین و شمال دریای سراندیب و وسط بلاد سند و هند گذرد
و بحر فارس را قطع کند و جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد
و آنجا بحر قلزم را قطع کند یا به بحر محیط مشهور شود و درین اقلیم سیصد و
چهل شهر عظیم و هزار شهر کوچک دارد و بیست کوه رفیع دارد و سی
شهر بزرگ مع مضافات و معموره این اقلیم را دوازده هزار و سنخ
گرفته اند و معظم این بلاد هند و ستان ست بمشتری منسوب
ست و عامه اهل این بلاد میان سمره و سواد باشد و ارتفاع
قطب درین اقلیم بیست چهار درجه و نصف و سدس سی بود و ابتداء

این اقلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب
کشد پس بر وسط بلاد هند و قندهار و وسط کابل و سند و جنوب
بلاد کرمان گذرد پس فارس را قطع کند و بر بلاد عمان گذرد و وسط
بلاد زنجیه و شمال بربستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطانیه
گذرد و بساحل بحر اقصی مغرب منتهی شود از معظم این اقلیم مکهٔ معظمه
و مدینهٔ مشرفه است و شهرهای عظیم این اقلیم سیصد و شصت
باشد و کوچک دو هزار و هفتاد کوه عظیم دارد و دو رودخانه
و معظم این معموره این چنین معموره آن بچین متعلق
بمریخ اهالی آنجا اسمر اللون باشند و ارتفاع قطب این اقلیم
سی و سه درجه و ثلثان درجه باشد ابتداء این اقلیم از خط
مشرق از بلاد چین بود و بر جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و
وسط بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل پس بر بلاد
قندهار رود و وسط بلاد مکران و سیستان و وسط کرمان
و فارس و بلاد عراق و جنوب و بادیه و شمال بلاد مغرب و وسط
بلاد شام

بلاد شام بگذرد پس ببلاد مصر بگذرد اسکندریه رود و وسط
قادسیه و بلاد قیروان و بلاد طنجه برود تا به بحر اعظم منتهی
شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و شصت باشد و بلاد
کوچک غریب سه هزار بود و شش کوه رفیع دارد و بیست رود
بزرگ و عمده معموره این بلاد پنج است [illegible] و فراخ
معموره این اقلیم است متعلق بشمس و اهالی آنجا اسمر
و سفید و اندکی بزردی مایلند و وسط معموره عالم است و ابتداء
این از مشرق تا بلاد چین بود پس از آنجا ببلاد تبت و صحاری جیحون
و ختا و ختن آید و از آنجا ببلاد الکهور و کوه [illegible] و [illegible] ک
و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس وسط بلاد ترک و شمال
بلاد هند و وسط بلاد طخارستان کرمان و فارس و بلاد خوزستان
بگذرد و از آنجا بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و دیار ربیعه و شمال
بگذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند بر جزیرهٔ قبرص و صقالیه و
شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد مغرب را افریقیه و افرنجه

و بلاد

وطنجه بکذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و در این اقلیم دویست
شهر عظیم ست و چهار هزار شهر کوچک دارد و بیست پنج کوه بزرک
و بیست نه نهر عظیم و ارتفاع قطب در این اقلیم سی و شش درجه
و سدس بود و معظم معموره آن خراسان ست متعلق
ست بزهره عامه این بلاد ابیض اللون اند و ارتفاع قطب در این
بلاد چهل و یک درجه و ربع باشد و حد آن از مشرق تا بوسط بلاد
ترکستان ما وراء النهر و از انجا بهر جیحون را قطع کند بر شمال بلاد خراسان
کذرد و بخوارزم آید پس از انجا بکذرد بیستان و کرمان آید و از انجا
بفارس و ری و شمال عراق و اصفهان و جنوب آذربایجان و سط بلا
د ند پس دارمنیه و بلاد روم جزیره تومان کذرد بر جنوب خیکل
الزهره و سط اندلس کذشته به بحر اوقیانوس منتهی شود و اصفهان
داخل این اقلیم ست و این اقلیم دویست بیست شهر عظیم دارد و دو
هزار و هفصد شهر خورد و سی کوه رفیع و سی رود عظیم دارد و معمو
ره ء این اقلیم ما وراء النهر ست متعلق بعطارد

وهر

و لون عامه این بلاد اشقر ست و ارتفاع قطب دران چهل پنج د
رجه ست و ربع بود و مبدع آن از مشرق بود از شمال یاجوج و ما
جوج و بلاد خاقان و بشمال قبچاق بنجاب کذرد پس بر بعضی از نوا
حی خوارزم و حوالی جبال قسطنطنیه و سط بلاد قیرقا بکذرد
بر جنوب بحر صقالیه و بشمال خیکل زهره و اندلس کذرد تا به بحر اعظم
منتهی شود شهرهای بزرک این اقلیم دویست چهل عدد باشند
شهرهای سقار دویست دو هزار بیست دو کوه سی نهر عظیم دارد
متعلق ست بقمر و عامه این بلاد لون ایشان سفید ست
مایل هرنکاری بزردی و سفیدی بیشتر باشد و ارتفاع قطب درا
ین اقلیم چهل نه درجه و ربع ست مبدع از مشرق از اراضی چین ست
تا بساحل دریای کیلان و دیار موالات عروس بلقار بعضی ولایت
کرج بشمال شام و مصر تا بخط و تا حد و دشوت تا بساحل اعظم
منتهی شود و شهرهای بزرک این اقلیم صد و چهل دو باشد و کو
چک هزار چهارصد نهرها دوازده و جبال نه بدانکه هوا

ضعی که داخل اقلیم سبعه نیست موضعی ست که ماوراء اقلیم السبعه
خوانند و عمارت آن از پنجاه درجه و ثلثی ست که آخر اقلیم هفتم ست
و بقول اصح و عرضش شصت درجه میباشد و بعضی آخر اقالیم را تا
بیست دو درجه و پنج دقیقه گفته اند که حساب آن بحساب
بطلیموس چهار صد هشتاد سه فرسنگ نیم ست تقریبا و بنابر رصد
مامون چهار صد و نوزده فرسنگ باشد و چون از این عمارات بگذرند
از شدت برف و سرما نتوان پیشتر رفت و عمارت کرد و حیوان پدید نیا
ید و از بلاد مشهور این ولایت و مواضع یکی شهر السوس است که
اهل بلغار بسیار از بزرگان آنجا روند و دیگری شهر نوده ست که اهالی
آنجا وحشی باشند و با مردم الفت نکنند و سنجاب و سمور متاع
آن شهر ست و بالجمله در عرض پنجاه و شش فرسنگ و شصت و یک درجه
باشد و روزها در این موضع به هفده و هجده و نوزده ساعت رسد و در
عرض شصت سه عمارت باشد و سکان آنجا شش ماه در حمام و در
زیر زمینها بسر برند و روز دراز ایشان بیست ساعت باشد

و درعرض

و در عرض شصت چهار نصف قومی باشد که هیچ ندانند و کسی نشنا
سند و از جمله صقالبه باشند و روز دراز ایشان بیست یک سا
عت باشد و در عرض شصت پنج کسری عمارت باشد عظیم و اهالی آ
ن موضع را پنج شبر قامت باشد و عرض روی ایشان سه شبر باشد
و جلود ابدان ایشان سرخ باشد و بر آن نقطهای زرد و سفید با
شد و جمعی از ایشان بال داشته باشند که طیران کنند و اما از مقا
م خود بیرون نتوانند رفت و چون بیرون روند بمیرند و روز
این موضع بیست دو ساعت بود و در عرض شصت شش کسری که تمام
میل کلی ست نیز قومی باشند که در طبیعت عنقائیه و وحوش باشند
و تمیزی در میان ایشان نباشد و روز در آنجا به بیست سه ساعت
رسد و همچنین در عرض شصت هفت درجه و ربعی روز یکماه باشد
و شب یکماه و در عرض هفتاد دو درجه و نیم و شمال بر عم متقد
مان عمارات چند هست و چون عرض ربع مسکون بهشتاد چهار
درجه روزی پنجماه باشد و چون بنود رسد که ربع دور فلک ست

ششماه روز باشد و ششماه شب و شبانه روزی یکسال باشد
و در انجماد و در فلک رحوی باشد یعنی مثل آسیا بگردد و معدل النهار
بر افق منطبق گردد و قطب شمالی بسمت الراس رسد و مشرق و مغرب معین
نیست و هر چند عرض بیشتر شود قطب شمالی که جدی نزدیک بآنست
بلند تر میشود و جنوبی از افق پست تر میشود و آنچه عرض شان کمتر از
میل کلّی است مانند مکّهٔ معظمه سالی دو مرتبه آفتاب در وقت زوال
بسمت الراس میرسد که در آنوقت هیچ چیز سایه ندارد و آنچه مساوی
وی میل کلّی است مثل این بلاد که اصفهانست و اکثر معموره آفتاب بسمت
الراس نزدیک میشود و در تابستان دور میشود و در زمستان چندانکه
دوری از خطّ استوا بیشتر میشود تفاوت میان شب و روز بیشتر
میرسد و اختلاف کم و زیاد ساعات شب و روز باین اعتبار میشود
باقی والله یعلم   در مساحت دریاها و طول و عرض و عدد آن
در روی زمین مدّ و جزر آن   بدانکه نقصان و زیاده ارتفاع
و انخفاض آب دریا در اوقات متفرّقه در اغلب هیجان آب متشکلست

فلکی

فلکی و اشعهٔ کواکبست که بر سطح آن می افتد و اتّصالات کواکب
با قمر و نزول آن در منازل معیّنه در این باب اثر عظیم دارد و اگر
چه در نزد اهل شرع این اقوال متروکست و امّا حکما اهل رصد
گویند که هیجان آب در دریا مثل هیجان اخلاطست در بدن آ
آدم و ارتفاع آب را سبب که اینکه بجهة قرار در موضع خود گرم میشود
و آفتاب و سایر کواکب در وی اثر تمام میکند پس بعضی از اجزاء
او بخار یافته مکان وسیعتر از مکان خود طلب کند پس آن اجزا
یکدیگر بجهات مختلفه مدافع مینماید و علّت مدّ چنان باشد که
در قعر دریا صخور و اشجار بسیار باشد و چون قمر مساوی قعر شود
و اشراق خود را بر آن افکند شعاع آن بر آن اشجار و صخور رسد صلبه
و از آنجا تراجع منعکس شود و آب تسخین کند و چون آب مفاح
اشعه ترکشته لطیف و گرم گردد و تحلّل پیدا کند و مکان فراخ تر
از اوّل خود و امواج در متلاطم شود تا قمر بواسطة السماء رسد
چون از آنجا زایل شود این غلیان رو به زایل شود و اجزای آب

بقوام خود آید پس جزر عبارت از آن باشد وچون قمر با فق رسد
در جانب آسمانی فوقش مد بنیاد شود تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط
السما رسد باز آغاز جزر باشد و مجاری ربع مسکون ست همچنین
وطایفهٔ مشبهه گویند خدای را ملکی هست که پای خود در دریا گذارد
وآب از جای خود حرکت کند اینست علامت مد وچون پای بر دارد
وبجای خود برگردد اینست علامت جزر بحار که در دنیا عظیم ست بحر الهند
وبحر شام وبحر المحیط وبحر طبرستان ست بحر الهند آن
را بحر سند وبحر فارس وبحر عمان وبحر چین نیز گویند وطول
آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار وششصد وشصت فرسنگ ست
وعرضش هفده فرسنگ سیصد وسی فرسنگ شمالی ست از خط استوا
در میان مواضع میرود که داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه
ازین دریا در میان عالم می آید وآن را خلیج بربر وخلیج فارس
وخلیج هند وبحر اخضر گویند ودرین دریا هزار جزیره ست و
بلجزیرهٔ آن در برابر ملک چین واقع ست که هزار فرسنگ ست

بحر روم

بحر روم وبحر افریقیه ودریای بزرگ خوانند وطولش
از مشرق تا مغرب هزار وسیصد فرسنگ ست وعرضش از آنجا که بمحیط
پیوند وسه فرسنگ ست ودر بعضی از امکنه عرض آن بدویست فر
سنگ رسد وچون بحدود شام رسد دویست شصت فرسنگ شود و دو
شعبه آن بمیان عالم آید یکی را خلیج آذرسر ویکی را خلیج یونا
ن میگویند ودرین دریا دویست شصت دو جزیره ست
این دریا را بحر اندلس وبحر طنجه وبحر سودان وبحر الاکبر خوا
نند این بحر از اقصی جنوبی از محاذی عرض سودان ست و
برحدود سوس وبلاد اندلس وقرص میگذرد ومیرود بجانب
مشرق ومیگویند بحر اوقیانوس این ست ودریای هند درنا
حیه مغرب بدین دریا پیوند ومجمع البحرین این دریا ست
از هنگام طلوع آفتاب تا زوال بحر مغرب بالا گیرد وبدریای
هند ریزد واز وقت زوال تا غروب حال بر عکس باشد وبواسطهٔ
عظمت دریا عبور کسی در آنجا میسر نیست وطول وعرض آن مشخص

نیست و جزایر خالدات از جملهٔ این بحرست که در آب مغموره
شده — آن را بحر بنطس [?] و بحر الروس نیز گویند و از عقب
قسطنطنیه بر زمین روس و صقلاب ممتد شود و بنای شهر قسطنطنیه
بر این بحر واقع ست طول وی چهارصد و سی فرسنگ ست و دو شعبه
دارد یکی بقرب جزیره سوداق خلیج قرم است تا قریب بشمال بلاد
صقالیه و کمال ممتد شود و اراضی بلغار از جملهٔ سواحل این
دریاست — آن را دریای گیلان و گرگان و باب الابواب
و خزر گویند طول این دریا از مشرق تا مغرب دویست شصت
فرسنگ ست و این دریا مدور ست و از ابسکون ممتد میشود بطرف
دیلم و طبرستان و شیروان پس بر خزر دیگر از دو یا ابسکون منتهی
شود و رود ارس و رود کر و اس و سفید رود درین دریا میریزند
و دکر دوین در دریا مشکل است — آن بحر زنج گویند از جمله
خلیجان دریای هند ست طول آن سیصد و شصت فرسنگ ست و عرض
سی و پنج فرسنگ ست راکب این بحر سهیل و قطب جنوبی بغایت ظاهر

بیند [?]

بیند و قطب شمالی را نتوانند و کف این دریاها منعقد شود و صندل و آ
بنوس و غیر آنها از سواحل آنها بدست آید — آن را لسان الحور و بحر الیمن
و بحر العرب نیز گویند از خلیجان دریای هند ست و اراضی یمن و عرب و عمان و
شرقی وی افتاده ست و هلاک فرعون درین دریا بوده چه ازین دریا
تا مصر سه مرحله راه ست و دریای استوا باد که بقلزم اشتهار یا
فته غلط ست — این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند
نیز گویند طول این دریا صد و شصت فرسنگ ست و عرض صد و
هشتاد فرسنگ ست و میان این دریا تا قلزم پانصد فرسنگ راه ست
که آن را جزیره عرب خوانند و مصب دجله بغداد و فرات و رود
خراسان و قراسو و کرمان شاهان و کرنک اصفهان و غیر رود
درین دریا باشد — این شعبه را بجهت آنکه در مقابل ارض
هند افتاده ست بدین اسم خوانند و حال آنکه منشعب از بحر اعظم ست
و طول این دریا از مشرق تا مغرب پانصد و هفتاد صد فرسنگ ست و عرض
از جنوب تا شمال سیصد و پنجاه فرسنگ بر دو جزیره سراندیب

درین

دریاست   این دریا در اقصی بلاد هند از بحر اخضر منشعب ست
وشهرهای چین در سواحل این دریا واقع شده‌اند آنرا دریای
چین نیز خوانند وبعضی گفته‌اند که زمین این دریا تا آخر حدود
هشتاد درجه معموره ست میکشد   از بحر شام ست وطول این
دریا بطرف شمال دویست پنجاه فرسخ ست وبمحیط متصل نباشد
ودلیل بر آن اینست که از بیابان صقلاب در روس از راه خشکی
بقسطنطنیه میتوان رفت   این دریا نزدیک رومیه
انکریست از بحر شام منشعب وجزایر یونان درین آب شده باشند
ومشهورست که چون کشتیها وسواران مرکب در برابر زمین یو
نان رسند البتّه آنچه مو آنرا بیشتر ازان بد وسال از خواطر محو شده
باشد بخاطر می آید عرض این دریا هشتاد فرسخ ست وطول آن میان
مغرب وشمال بجهت انحراف و میان او تعیین نیافته اما شصت
دو جزیره دارد [illegible] از شعبهای مغرب ست وطول وعرض
آن مشخص نیست ودر برابر زمین اندلس ست   دریای طولا نیست

حمّص حزر

اما عرضش دو فرسخ نیم باشد ویک شعبهٔ وی تا حدود روم کشید
ودیگری بر زمین جنوب رود ودر بلاد مکیان وسیاهان وزمین
مغرب ممتد شود   از خلیج نبطاست وعرض وی صد فرسخ ست
وطولش در جانب شمال باشد ومعلوم نیست   شعبهٔ لیت
هم از بحر ایذون ودر شمال اراضی صقلاب از وی منشعب شود
وانتهای وی در حدود بلغار وکیماک باشد واهل فرنک در سوا
حل آن بضم اند   دریای بزرگ ست در ترکستان گویند
افراسیاب خود را ناخر دست نام عابد خلاص داده خود را با این
دریا انداخت [illegible] این دریا را جزیرهٔ الماس خوانند که در
میان وی افتاده   دریائیست در زیر قطب شمال وقعر
آن معلوم نیست واسب آبی دران دریا بسیار ست [illegible]
دریائیست در ولایت زنگیان پیوسته دخان وبخار در بالای سر
آن ایستاده باشد واعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه در حل
بر این دریا می بود   بحر عظیم ست در دیار مغرب واقع شده

و جزیره یاقوت درین دریا میباشد و این دریا در ظهر بلاد و قرار و
سیلان کشد و چون بحلقه قبیضه رسد آنجا بجانب یاجوج و ماجوج
ممتد شود بحدود سدی والقرنین منتهی شود

دریای کرکراب در دنیا و عدد آنها   بر ما طس و الثور از مشرق
تا مغرب صد و پنج فرسنگست و عرض وی سی و چهار تا حدود قسطنطنیه
ممتد شود و در نواحی مصر بدریای شام پیوندد

مد و و واقع شده قطرش نود فرسنگ ست و بقولی صد فرسنگ ست این
بحر تا دریای ... بیست روز ست گویند که رود جیحون و سیحون
بدین ریزد آبش تلخست و حیوانات آب درین آب کمترست
در اراضی شام ست و دورش هفتاد فرسنگست و طعم آبش
مثل بحیره خوارزم ست   آن را بحیره قبطیا نیز گویند
گویند و نزدیک اقاصی چین و ماچین ست دورش هفتاد فرسنگ
فرسنگ ست و در وی دوازده جزیره ست و سکان وی مواضع
منشعب
دادین و ملتی غیبا شد منشعب. البحر مغرب است و دورش

شصت

شصت فرسنگ ست و بحدود قاص واقع   در رود آذربایجانست
آبیست ایستاده در میان دو کوه در حدود شام و گویند
حضرت خلیل ابراهیم اباد دهی را درین بحیره بناء نهاده و میته بجهة
آن میگویند که درین آب جانور را ندیده اند   نزدیک دریا
ی روم است و قلم نام قصبه ست که در سواحل آن جزیره واقع شده
بحر روم ست و دوازده روز راه ست تا بردم و سمور
و سنجاب ازانجا حاصل شود   طول آن چهار فر
سنگ ست و عرض دو فرسنگ نیم ست   بزمین مصر ست
و بدریای روم پیوسته و یک شعبه از رود نیل بدان منتهی شود
و ماهی درین دریا میباشد که آنرا زلفین گویند در علم سیمیا
بکار برند و خوردن آن موجب زیادتی فهم باشد و نوع دیگر
هست که چون بخزند خوابهای مایل ببینند و فزع کنند
بحد ور بلاد نعمان و قبله انزان که ایشان را جیل گویند
در سواحل آن مقیمند و طول آن سه روز راه ست پوست روباه

سرخ موی لطیف از سواحل آن پدید آید از جمله بحیرات
سام ست و بغایت بعید العمق ست یکی از ملوک چهار هزار گز
ریسمان بان بحیره فرستاده بود بقعر آن نرسیده از جمله
بحیرات فارس ست و آن پلست پنج فرسخ در ترکستان ست
چهار فرسخ در فرسخ مسافت دور آنست و آبش گرم ست در جنوب
کوهها ست که آنرا جبل القمر گویند از آن جبال رودهای بسیار بآن
بحیره ریزند و قطر آن چهل فرسخ ست و از آن جا بدریای عم
آید و بروم منتهی شود بره انواهر من نیز خوانند از برای
انکه رود هیرمند در آنجا ریزد طول آن چهل فرسخ ست
بحیره دبلاسجن واست دور آن هشتاد فرسخ ست سنگ آبی در آن
بحیره بسیار ست دور آن پنجاه فرسخ ست بحیره
کوچک ست بحد دو شمال و یک گوشه آب این دریا چنان سیاه
باشد که مثل شب تار و چون خاک را بآن آب سیاه گل سازند
و در آفتاب گذارند سنگ سنگ شود یکی از ملوک چهار ده

هزار

هزار گز ریسمان ریسمان گذاشت و بعمق آن نرسیده گویند تخت کیخسرو
جام جهان نما را درین آب انداختند و دریای باین عمق طرفه که آب
آن سفیده ست چنان مینماید که گویا عمق آن سه چهار گز بیش نیست
مسافت دور شوصد و بیست فرسخ ست و میان جزو واقع شده
و درین بحیره نوشیروان شدی ساخته ست [illegible] باقیست
که مردم آنجا از هجوم اتراک [illegible] باشند گویند در خواب تعلیم
انوشیروان کردند ساختن این [illegible] بحیره و در آن ماهی باشد طریخ
از آنجا حاصل شود و این بحیره [illegible] باشد نزدیک
شهری که آن را زغر خوانند و این شهر یست از شهرهای پنجگانه
حضرت لوط علیه که آنحضرت در آنجا بود [illegible] دعوت او
عذاب نجات یافته در سه فرسنگی شهر هفته واقع شده
طولش پنج فرسخ باشد دریائیست مغرب گویند درین
بحیره دو ماهی نباشد بحد دو ولایت فارس ست و آبش
بغایت شور ست طول آن دو فرسخ و آبش خوش طعم ست

مابین یزد و اصفهان و آب وی بغایت شیرین است
و معتبر زاینده رود است و گویند منبع آب ولایت کرمان
نیز چنین است و سالی که نیست بر عکس است بحیره‌ای در حوالی کوفه است
که الحال خشک شده و نجف اشرف در کنار آن واقع شده بحیره جرن
در حد و مغرب زمین است و بسیار بعید العمیق است کعب الاحبار
از حضرت خضر علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان حضرت
موسی ع ادرین دیار فرو رفته و اکنون ثلثی از آن نرسیده و اینست
که همان میرود و هر چند که عقل از آن امتناع دارد و لیکن صاحب
روضة الصفا چنین گفته گویند موج این دریا از قعر شرحا (?)
دن نمیشود بخلاف امواج دریاهای دیگر   بحیره سند
باشد و بدریای سند منتهی شود بیست پنج فرسخ دوری بوده در شب
در شب تولد حضرت رسالت صلعم با عجاز قدوم آنحضرت خشک شد
و آتشکده فارس خاموش شده و عبور سفاین آن دریا مشکل
بود و چون یک کس را غرق میکردند شورش فرو مینشست و عبور آ

سان بود

آسان بود   در ذکر نهرهای عظیم که در دنیا بقدرت الهی جا
ریست در احادیث واقع شده که هشت نهر را در دنیا جبرئیل علیه
بانگشت مبارک خود کنده است فرات نیل و دجله و جیحون و سیحون
و جیحان و سیحان و سیحان و در بعضی تواریخ مسطور است که نهر
فرات را منوچهر حفر نموده و اما نهر مبدا آن جبال روس و بلغار است
و حدود شمال و از آن هفتاد و شش شعبه جدا میشود و مصب آن
آن نهر آب کبیر (?) بود   آبی خوشگوار دارد و مبدا آن
از جانب آذربایجانست و منتهای آن بحیره طبریه بود
ابتدا از جانب اصفهانست و میان مغرب و شمال گذرد و بحدود در خنق
چهار آب دیگر پیوندند و آن موضع را پنج آب گویند و بحدود بلخ
و ترمذ و کشمیر گذرد و از آنجا بکالو (?) آنکه پس با مویه آید و در بحیره
خوارزم آید و این آب در زمستان یخ بندد بنوعی که چند کا
کاروان بر آن گذرد   جوی بزرگ است و سیحون موضعی
ست در ترکستان و مصب آن بحیره خوارزم است

از حدود روم بیرون آید و بمیان مصیصه و ارزنیه بگذرد و بنزدیک شهر طیلوس بدریای روم منتهی شود

آن

تغدادحیدع

از جبال روم و از شرقی بلاد جزایه بگذرد و جریان این از جانب شمال بجنوب باشد و در فرضه عبادان ببحر فارس منتهی شود

و بعضی گویند مبداء آن از جبال نصیبین و حصین و ذو القرنین باشد

در اقاصی ترکستانست و در آنجا نوعی از دزد بود که چون آدمی [illegible] شود

ما بین شام است

و در صفت آن گفته اند که هو نهر بیاغ اوله بالمیزان و آخره بالکیل [illegible] آن زراعت بسیار کنند و چون بآخر رسید بزمین فرو شود و نم کردد

در ولایت آذربایجان

بدایت او از ولایت جبال دو لیت میان تفلیس و ایروان در گذرد و بپارس منتهی شود

جریان از مغرب بمشرق است و ابتداء آن از جبال ارمنیه است و قصه قضا و قدر درین نهر بوده است

آن را نهر مجنون نیز گویند میان موصل و اردبیل در گذرد

درحدود

در حدود فارس است و منبع آن از جبال اصفهانست و بمیان ولایت فارس و خورستان گذرد و نزدیک قلعه مهدی در بحر فارس ریزد

از حدود خورستان آید و بنزدیک عسکر بلاد آهوان که زود که نزدیک قلعه مهدی در فارس ریزد

بدایت او از جبال اقلیم اول باشد و در بلاد زنج گذرد و در بحر بوربر ریزد

نهر بزرگیست در حدود جنوب همواره در کوههای آنطرف فراهم آید در عرض یازده درجه جنوبی دو شعبه از و منشعب شود یکی را جوسا و یکی را قالوس خوانند و از قعر این نهر مرجان بدست آید

در ولایت اصفهانست و مصب آن از بحر فارس است

قریب بمصر باشد از بک سنگ رخام بچشمهٔ طاق یکپارچه بر آن نصب کرده اند

که از کوهها خیزد و میان فرق و بمیان ثغور شام آید و بر غربی شهرهای جزایر ممتد شود بقرب بغداد یک شاخ آن بدجله پیوندد و شاخ دیگر بسواد کوفه بقرب بغداد است حضرت سلیمان ع و بعضی گویند زو

القرنین آن را حصر نموده‌اند سیصد و شصت شعبه جدول از آن منشعب
میشود   در حدود سند و مکران میگذرد و در بزرگی نزدیکست
برود نیل مصر و مصبّ آن بنهر فارس ست ابتدای آن از جبال اردبیل
و منصوریّه باشد و از سه منزلی ملتان بمهران رود   از
جبال آذربایجان و ارمنیّه خیزد و بمیان اردبیل و زنکان کذرد
و به بحیره ابسکون منتهی شود   بدایت آن از جبال خراسان ست
و از مشرق بمغرب رود و بحدود سرخس منتهی شود   جریان
آن از مشرق ست و از جبال غور و بامیان و کابل بر خیزد و در برا
بری کرمان کذرد و کویند هزار جوی از آن جدا شود و اصلا
تفاوت نمیکند   آبیست که در آن برود و در کنار آب دجله بلند
بتی نهاده از مس خالص و در ناحیهٔ وی نوشته‌اند یا ایّها ا
لرّجل الا تتجاوز نحن فانّک لم ترجع در حدود جزیرهٔ لیست و منبع
از جبال راس العین دارد و امتداد وی بیست پنج فرسنگ کشیده و نز
دیک شهر قرقیسا در برود و فرات متصل شود   بدایت

آن از جبال چین ست و کویند آب شوم ست که کشتیها را آفت رساند
و مردم آبی در آن باشند که چون مردم از حال خود غافل باشند چیزی
چیزی بربایند و بآب فرو روند   بسواد بغداد منتهی شود
و بسیاری از صلحا در کنار این آب حضرت الیاس ع را دیده‌اند
میلیم آن کرم ست ولیکن نیمه سرد ست و مصب آن بنهر طربدیا
و شاش نیز کویند بدایت آن از نهر ترکستان ست بحدود آزادکندا
ید و از انجا جوی الطلاق بر وی بپیوند در پس بحدود اخسیکث و خجند
آید و از انجا بجند خوارزم منتهی کردد   جوی بزرکست درا
قصی هند و سندان بدایت آن از جبال تبّت باشد و ببحر هند پیوندد و نهر
ناصر در ولایت اندکسرا ست و بحدود مغرب آید شعبه ست از دجله
بغداد   بحدود دیاد عنوسیت و آنرا مرود خوانند   و آ
ن را کاوخواره نیز خوانند از رود جیحون منشعب شود   شعبه ست
از فرات بحر الحی اخلاطه نباشد و ببحر خر منتهی شود جریان
از جنوب بشمال باشند و ابتداء آن از پس خط استوا از جبال القمر

بردو مصب آن بحر روم ست وچون از آن ترا زتر در معمورهٔ عالم نیست
یکماه راه در بلاد اسلام و دو ماه در بلاد نوبه وچهار ماه در صحراها
وخرابها آید و هر نهری در تابستان کم شود الا این نهر که زیاده
شود سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا
زمستان در اید چه آفتاب از سمت الرأس ایشان دور افتد و با
ین طرف نزدیک شود عبد الصمد بن ابراهیم رقاع در کتاب اسبا
لعجایب آورده اند که چون ارتفاع وهیجان آب میل کنست که آب
بحر روم در فصل خزان مطارح اشعهٔ کواکب افتد هیجان کند و
وموج زند و از مزارع خود منتفع کشته در پیش جوی آب سدی
شود ونگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین سبب نیل میل کند
و برگردد و زیاد شود والله یعلم   در ذکر چشمها که در د
نیا بقدرت کامله الهی جاری شده   ارد شد در قزوین ست
وآب آن مسهل باشد وچون ازان موضع نقل کنند خاصیت راند هد
لطف دو میان اسفراین و جاجرم است و در بعضی

اکر

آدت منقطع گردد در انجا بازی کند وباز جاری شود   بادخان
در حدود وامغان ست چون مقداری لتهٔ حیض یا نجاست در وی
افتد چندان باد وصاعقه آید که بیم هلاک باشد   بامیان در
بیرون آمدن صدای رعد از وی می آید از وی آید وبوی کبریت میدهد
وعلت چوب را زایل کند   لطیطه آب سفید از آن بیرون آ
ید چون در انجا بپاشامند مضرتی ندارد وچون مقداری ببرند
وخورند آب سنگ شود در بدن وموجب هلاکت باشد
داراب در آنجا کیاهی هست که هر که در آن غسل کند آن کیاهی در وی
بپیچد وهر چند اضطراب بیش کند محکم تر شود واکر صبر کند بعاقبت
آب از وی جدا شود   دوراق آب وی گرم ست ودخانی
از وی مرتفع ومشتعل گردد وشعلهای آن سفید وسرخ وزرد
باشد واین آب در دو موضع جمع شود یکی مخصوص مردان ویکی
مخصوص زنان وامراض بلغمی را این آب نافع باشد واگر کسی یکدفعه
در آب رود تمام بدن او بسوزد   ذراعیه نزدیک موصل ست

از انجا نیلوفر روید   ملح مشهور ست در سر حد اشناد بهر جا
که آن ابر وند بشرطیکه در راه بر زمین ننهند تا بدان موضع که خواهند
هند بقدرت کامله حق تعالی و موغی کوچک که سار نام دارد چند
لان از عقب آن آب می آید که ملخی که در زراعت و حاصل میکنند
وازین تجربه رسید   سکوره در اراضی اندلس ست نزدیک
کوهی که دران نیز دکنند آب دهند   آتش در اراضی انطاکیه ست
که اگر عصائی دران افکند فی الحال بسوزد   موش در نواحی
مصر ست و در انجا موغی ارلیست که اگر این آب را با خاک آن موغ
رکار کنند و بگذارند موشی متکون گردد   آذربایجان چون
این سخ بماند سنگ گردد   ارلان در سیستان ست
که از انجا حاصل شود و آنچه در میان باشد و آنچه در بیرون
باشد علو ست   هیلوان بر زمین بیت المقدس ست
دیلم در دیار دیلمه ست آبش در بهار سرد ست و در زمستان گرم
ست   قراد در خراسان ست صاحب تب ربع چون درین آب

دود

رود شفا یابد   کلس بقرب طوس ست   وشیله از جمله ضیا
ع خوی و سلماس ست خوردن آن موجب اسهال گردد   ازشیر کو
زان نیز همین خاصیت دارد و بغایت گوارنده ست   لوح بحد
ود فارس ست بدشت بادین باشد واکثر علل مزمنه رافع بود
سلم   سلیمان در حدود کرمان ست منسوب بسلیمان ع
وهر پادشاه زاده که ازان آب خوردی پادشاه شدی اما تحصیل
آن در غایت اشکال است   کونیان در حدود جرفت باشد
مومیائی در ولایت کوه کیلویه ست   حیات در ظلمات
معن بقرب بیابان ور ست   سراب بقرب دماو
کوه ست دران سنگهای ملوّن باشد و دران خاصیت عظیم باشد
درنه   درنه بحدود غور باشد   نقره بمغرب ست وهرکه
وهرکه جرعه ازان بخورد بقدر یک مثقال نیم نقره در ظرفی باشد
بر دارد   انگور در حدود دیلمانست هر درخت تاک خشک
شود چون خشک شود چون قدری آب در بیخ وی ریزند سبز شود

نهادند در شکاف کوه نهاوند ست چون کسی محتاج آب شود
ونزدیک آن رود بند شود چون کسی آب نخواهد نزدیک رود جاری شود
عین الشجره گویند این چشمه برای جریان در پای کوه افتاده ست
و در میان این چشمه درخت عظیم ست در هر سال چهار ماه این درخت
غایب میکردد یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسامیر استوار
کردند چون وقت غیبت رسید طناب ها کسسته و مزمارها کنده شده
بود و درخت نه بود و غواصی در این آب فرستادن چون بیرون آمد
گفت قریب بهزار کز رفتم درختی ندیدم عباد الله آباد در میان
قزوین و همدان ست و بمثابه کرم ست که بیضه در آن پخته میشود
و اصحاب امراض چون در آنجا روند شفا یابند بقر تربیت بمکه
ست یهود و نصاری در آنجا روند و زیارت کنند و اعتقاد ایشان آ
نست که گاوی که جهت حضرت آدم ع زراعت کرد از این چشمه بیرون آمده
براری در آذربایجان ست که چارپا در آنجا زنک
کنند بالوان مختلف و چشمه در عالم بغیر از آن از برای زنگ نیست

صرز

مغرب در آن دیار ست و صندوقی مقفل بر سر آن موضع
چون سر آن را بکشایند و از آن آب خورند شور باشد و چون قطرات
ترشح کند شیرین باشد و چون آب کم شود هندوان در آنجا آیند
و طعامی سازند که هزار نفر را کفایت کند و خلایق از ذنوب و معا
صی توبه کنند آب زیاد شود و کمی آب بشامت معاصی باشد
علاج در میان خرقان و قزوین ست هر صاحب علت از جذام
و برص یا حیوانات معلول در آنجا روند سالم و استخوانهای شکسته
را از بدن بیرون آورند و قولنج و استرخا ...
جهت بیرون کنند و نمک اندرانی و طوطیای صفاهانی امثال آن ا
آنجا بدست آید حجر گویند در قریه میخار ست از توابع و اعمال
اگر زنبور در آنجا افتد سنگ منقش شود سمره در دیار چین ست
بقرب قصر فغفور آبش بغایت شیرین نیست چون سی فرسخ از آنجا دور برند زهر قاتل
شود ذهب الفضه را آن از کوه پیستون باشد چون هزار درهم
نقره بروی می افکند چون روز دیگر بیرون می آورند شش هزار درهم

شده باشد وسبب آن معلوم نه بوده یا دوشاهان دیلمان چشمه
را مفقود کردند سمر در زمین قبچاق است چون آفتاب طلوع کند
بطریق مغرب روان شود وچون غروب کند بطریق مشرق روان
شود وسبب آن معلوم نیست   مشك در دیار چین است هر
که خورد ادرار بشوید یا جامه آب کشد بوی مشك از او آید و
الله یعلم   در ذکر چاهها چاه قضا در مدینه مشرفه است
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله در انجا آب دهن مبارك
انداخته   جمیع امراض است چاه زمزم در مکهٔ معظمه است
ومشهورست   یوسف نزدیك بقریه اسنجل است از اعمال
مصر برادران یوسف علیه را در ان چاه افکندند آب شفا است
توفیق در اراضی مغرب است بخاری عظیم از انجا مرتفع
میشود چنانچه اگر سنگ بزرگی در ان افکند بقعر چاه نرسد و بر سر
ون اندازد   ازرق در زمین طرابلس است هرکه از ان چاه
آب خورد احمق شود   ساس چون خشت خام در وی افکند آواز

برآید

برآید وبعد از سه ساعت ساکن شود   صواعق هرکه
آب وی را خورد اطلاق بدنش پدید آید چون ابر او دور بند خون
شود وچون دورتر برند سنگ گردد و اگر خرقه حیض در وی افکند
صاعقه عظیم پدید آید وبادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که
دیوار بیفکند وعمارتها ویران کند   ماهیان گویند چون
نخجیر تشنه شود قصد آنچاه کند آب بالا آید وچون نخجیر آب خورد
دل مشغول شود   نهای
او بر کنار چاه افتد وسبب آن معلوم نیست   صد بجد ود
تبت واقع است هرکه نزدیک آن چاه رود آوازهای عجیب شنود
سخنهای غریب از فارسی وترکی وهندی وغیر ذالك شنوند
چون باران آید آوازها منقطع شود بعد از انکه باران برطرف
شد این اصوات ظاهر شود   سند لاب بر کوه تبت است
هرکس خواهید که بقعر آنچاه نگاه کند سنگی مانند تیر بر روی او
آید که آشکار شود وسبب آن معلوم نیست انچاه مرتد یکی از ا

از انبیا علیهم السلام چاه بابل مشهورست هاروت وماروت
بعقوبت عاجل دران گرفتارند   دماوند ضحاک تازی را گو
یند درانجا محبوس است وهنوز زنده است وکبریت احمر درانجا
یافت میشود   براء العلم مشهورست که حضرت امیر المؤ
منین علیه السلام درانجا با جنیان جنگ کرد   بئر ... مشهورست
انجا هست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله بنفس
خود با کفار قریش درین چاه مقاتله نمود یکی از مشاهیر
صحابه روایت کند در وقتی از اوقات بدانجا رسیدم یکبار
دیدم که ازانجا بیرون آمد با تازیانه آتش انخراطیتی عظیم زد
وبآنچاه معاودت نمود   اصفهان بسیار عمیق است در وقت
حکومت اسحق سجو کودکی دران چاه افتاد مادر او جزع کرد
مروی که مستوجب قتل بود در زنبیلی کرده درانچاه کردند که
کودک را زنده یا مرده بیرون آورد چنین گویند که سه شبانه
روز رش بیکدیگر وصل کرده بدان چاه کردند وان شخص سنگ

دیزه چند داشت درچاه می انداخت وگوش میداشت آواز نمی شنید
که بقعر رسیده باشد عاقبت اورا بالا کشیدن باز پرسیدن گفت
غیر از ظلمت چاه هیچ معلوم نشد گویند حال ازین چاه بیرون می
آید   صمغ در دیار هندست آب آنرا چون در ظروف کنند از
اول حمل تا میزان گذارند تریاقی منعقد شود بغایت نافع بود
واگر تا آخر حوت گذارند زهری گردد قاتل وحکمت آنرا جز باری تعالی
کسی نداند   قیصوری در دیار هندست نوعی ماهی در وی باشد
که چون از آب بیرون آید سنگ گردد   عبد الرحمن در نا
حیه فارس است واکثر اوقات قعر آن خشک است ودر هر سال
در وقت معین یکنوبت آب عظیم پدید آید چنانکه از محل خود
بالا میل کند وبر روی زمین روان شود وآن چاه بسیار عمیق است
وبعد ازان بزمین فرو شود که گویا هرگز آب نداشته   مسیح در
حوالی مصرست ودرخت لسان در حوالی اینچاه ست گویند عیسی علیه السلام
درین چاه وضو ساخته است   خورد ودر میان حوض ست

در شهر خورد و بر سر آن چاه و دیگی بزرگ از مس نهاده‌اند و آن دیگ
بد سوراخی تنگ دارد و چند جوی آب از آن بیرون می‌آید گویند اگر
آن دیگ نباشد شهر را آب ویران کند   سامد بحر و دفا
رو سست از انجا بخاری بیرون می‌آید و حرارت آن مو ثر ست
بنحویکه اگر مرغی بر بالای آن پرواز کند بسوزد و در چاه افتد.
شرح در میان رباط عمر بن عدی باشد بحد و د بیابان هو
و بر سر آن چاه گنبدی ست گویند که از قعر آن چاه فیروزه توان یافت
در صفت آفرینش اسمانها و زمین ست خدا ونر عالمیان
جل جلاله پیش از همه اشیا نور حضرت رسالت پناه را آفرید و بعضی
از حکما آنرا بعقل اول تفسیر کرده‌اند و بعد از ان نور اهلبیت مکرم
صلوات الله علیهم را آفرید با انبیا آفرید پس از نور آن حضرت جوهری
آفرید و آنرا بدو نیم کرد در یک نیمهٔ آن بنظر کرد آن آب شیرین شد
و در نیم دیگر بنظر شفقت کرد عرش را از ان آفرید و عرش را بر روی آب
کذاشتند پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی و لوح و قلم

آفرید

آفرید پس از نور حضرت بهشت را آفرید پس اسمانها را آفرید از دودی که
از آب برخواست خلق کرد و از کف آن آب زمین را در روز پیشین پنجم
ذی قعده آفرید و پهن کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت
بود پس کوهها را خلق کرد از موج آب زمین قرار گرفت پس ملکی خلق
کرد که زمین را بر داشت و سنگ عظیم آفرید که پای ملک بر آن سنگ
و گاو عظیم آفرید که سنگ بر پشت گاو قرار گرفت و ماهی عظیم خلق کرد
که پای گاو بر پشت او قرار گرفت و ماهی بر روی آب ست و آب بر روی هوا
ست و هوا بر روی ظلمت ست بغیر خدا کسی نمیداند پس در روز شنبه
ابوالجان را آفرید و در روز یکشنبه زمین را آفرید و در روز شنبه
کوه‌ها و دواب بحر را آفرید و روز سه شنبه اسبحار و نباتات زمین
و ذرها و هوام و انچه در شهرها ست با عمارات و مواضع خراب
آفرید و در روز چهارشنبه ارکان آتش را آفرید و در روز پنجشنبه
ملائکه و آفتاب و ماه و ستاره‌ها را آفرید و بروایتی در این روزها
ملائکه را تنها آفرید و در روز جمعه آدم علیه را آفرید

وبروایتی اینکه ابتدای آفرینش روز شنبه کرد و در شش روز دنیا و ما
فیها را آفرید و این بود اقوال اهل شرع و مذهب مسلمانان

فارسیان در آفرینش مجوس و در کتاب زند و پازند از زردشت
نقل میکنند که حقتعالی آدم و عالم را در شش گاه آفرید و آن شش گاه
را گاهها و گاهنبارها میگویند باصطلاح ایشان و هر گاهی نامی دا
رد و گاه گاهنبارها را اول عید نوازم نام دارد و آن خور روز باشد
که روز پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم گویند که یزدان ازین روز
از آفرینش آسمانها را با تمام رسانید و گاه گاهنبار دوم مهدیوشم
نام دارد و آن خور روز ست که یازدهم تیر ماه قدیم ست گویند
که یزدان ازین روز تا چهل روز از آفرینش آسمانها را با تمام ر
سانید و گاه گاهنبار سیم پتی شهیم نام دارد و آن هشتاد روز ست
که بیست سیم شهریور ماه قدیم ست گویند که یزدان ازین روز تا
هفتاد روز آفرینش زمین را با تمام رسانید و گاه گاهنبار چهارم
ایاسرم نام دارد و آن هشتاد روز ست که بیست ششم مهر ماه

قدیم ست

قدیم ست گویند که یزدان ازین روز تا سی روز آفرینش نباتات و اشجار
و درختها را تمام کرد و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن
اول مهر روز ست که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که
یزدان ازین روز تا هشتاد روز حیوانات را آفریده و عدد بیست
هشتاد و دو درنده صد هفتاد چرنده و صد و ده نوع پرنده و گاه گاهنبار
ششم همیدیم نام دارد و آن اهنود روز ست که روز اول مسترقه
قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هفتاد روز آفرینش آ
دم را تمام کرد که بزعم ایشان کیومرث باشد و مساوی این ایا
م بر تقدیریست که خمسه مسترقه را در آخر بهمن ماه آورند
و بهمن ماه را سی و پنج روز گیرند و بعضی گویند اول گاه اول بیست
ششم اردی بهشت ماه قدیم ست و اول گاه سیم و دوم بیست
ششم تیر ماه ست و اول گاه سیم شانزدهم شهریور ماه ست و ا
ول گاه ششم چهارم و پانزدهم مهر ماه ست و اول گاه پنجم
یازدهم دی ماه ست و اول گاه ششم سی و یکم اسفندار ماه ست

واول کاه سیم بیست ششم اردی بهشت ماه ست واول کاه چهارم بیست
ششم خردادماه ست واول کاه پنجم شانزدهم شهریورماه ست و
اول کاه ششم سیزدهم آبان ماه ست که اول استرقه باشد و مهرکان
خاصه روز بیست یکم مهرماه ست عجمان کویند که حق تعالی
درین روز زمین را کسترد و اجساد را درین روز مقرر و
رواج کردانیده و مهرکان عامه روز شانزدهم این ماه ست
کویند جمشید خلق عالم را چهار طایفه کردانید اول را کاتوزی نام
نهاد و در کوهستانها فرستاد دویم را نیشاری نام نهاد و سپاهی
قرار داد و زارعانرا نسودی نام نهاد اهل حرفه را هنوخوشی نام
نهاد   فلاسفه عالم را قدیم دانند و نفی صانع مختار
کنند و صانع را علت اولی خوانند و کویند عالم اولی است و هر
دو باهم باشند چنانچه قرص آفتاب و نورش کویند اول چیزی
که از علت اول پدید آید عقل اول بود و آن بمنزله دویم
ز علت اولی در عدد نه در قدم و آنرا عقل کل خوانند و فعال

خوانند

خوانند و کویند اینعقل ست که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند و تاثیر
آن در نفس همچون تاثیر قلم ست در لوح و کویند نفس آن لوح ست
که در قرآن یاد کرده شد و نفس سیم خوانند در عدد و کویند عقل جز
ولیست بد و نیك از بد و نفع از ضرر ندانند و قوتیست از قو
تها نفس کل و کویند که عقل ساکن ست و حرکت نکند و نفس در عقل
ثانیه همیشه متحرک است و عقل چون خواهد که علم علت اولی
را بداند متحرک شود و کویند در علم عقل چون محتاج علت
اولی شود بعلت اولی رسد و کویند که علت اولی داند که عقل معلوم
ست و او جز این هیچ نداند و جاهل ست بانچه در زیر وی ست از
برای آنکه نفس خود را به ادراك نشناسد و کویند هرچه در زیر افلاك
است معلول طبایع ست و نفس طبایع و نفس و عقل معلول علت اولی
ست که او را صانع خوانند در کو جملهٔ موجودات درآمده و دانش
باری تعالی بذات نبود بنفس وی ست و عالم و علم معلول هرسه یك
دانند و علت او را جز از صانع هیچ صفت نیست و کویند کواکب درا

فلک علّة اولی را بینند وهرچه در بالای آشیانست نه بینند وحرکت
ایشان دایمست وایشان همه زنده‌اند وتغییر در ایشان روا نیست و
کویند مشتری فاعل عالم ارضست بقوّتی که علّت اولی دارد وکواکب
در زمین ذوات عقول‌اند وآفتاب وکواکب کویند وشنوند و بینند
وآنچه در زیر ایشانست وزمین حس دارد وبیند وشنوند وآشامند
اکرچه باک نمایند از عقل محض عقل دوم وفلک نهم پدید آید و
از عقل سیم عقل چهارم وفلک زحل پدید آید واز عقل چهارم عقل
پنجم وفلک مشتری پدید آید واز عقل پنجم عقل ششم وفلک
مریخ پدید آمد واز عقل هفتم وفلک شمس پدید آمد واز هفتم
عقل هشتم وفلک زهره پدید آمد واز عقل هشتم عقل نهم وفلک عطارد
پدید آمد واز عقل نهم هم عقل دهم وفلک قمر پدید آید پس عقول ده باشند
وافلاک نه وبعضی این اقوال محض در اهوالی خوانند وانرا دانند وکو
یند اینها خود بخود بهم رسیدند واقوال ایشان بسیارست بدین اکتفا
نمودیم العاقل یکفیه الاشاره   در احوال کاینات وطبیعین وحکما

اینهارا

اینهارا نسبت بعناصر اربعه میدهند که ماتحت فلک قمرست واهل شرع
آنرا بجناب اقدس الهی نسبت وعلامه شیرازی درکتاب درّة التاج
چنین آورده که آنچه متکوّن میشود از عناصر یا آنکه یکی از اینها خ
وی باشد از وی منقسم میشود در عرض امّا آنچه حادث میشود در فوق
الارض از آن بعضی از آنست که بسبب آن اشراق آفتابست بر آبها
وزمینهای تر چون اشراق تحلیل میکند از رطوبت وتری بخار او از
یابس دخان که مراد دود باشد چون بخار صعود کند وبسیار باشند
که بطبقه یازده از هوا در رود ومتکاثف شود وابر شود جمع وباران متقاطر
کردد وکاه باشد که سحاب از کاتو هوا باشد پس هوا سخت وبسیار باشد
که سرمای قوی تر باشد وابر را بیفشارد پیش از تشکل آن بشکل قطرات
وبرف ببارد واین باین طبقه نرسد وبسیار باشد حباب کردد واکر
اندک باشد متکاثف سرمای سخت واکر فشرده نشود طلّ فرود آید یعنی
شبنم واکر فشرده شود صقیع فرود آید یعنی ژاله واکر بشدّت فشرده
فشرده شود مجتمع کردد ویکی تلک کردد ودانهای بزرک داشته باشد

وچون بخار و دخان باهم مختلط شود و باهم هرد و مرتفع شوند تا بهوا

ی او برسند و بخار منعقد بسحاب و دخان محتبس در آن اگر دخان بجا

خود بماند قصد صعود کند اگر سرد شود قصد نزول کند و هرچه کوته

باشد تمزیق غسق کند بدرّد و ابر بپوشد و رعد کوید و اگر آتش

مشتعل شود از آن بسبب شدّت حمالت برق از آن حادث شود یا صاعقه

گردد و یا هرد و باهم باشند باختلاف شرایطی که ما از آن مبدا

نیم و چون بکوه آتش رسد اتّصال آن بزمین منقطع شود مشتعل

گردد و اشتعال در وی بنید که گویا کوکبی را می اندازد و اگر مشتعل

و لکن محترق باشند و احتراق او دایم باشد صورت باشد یا

زنجی یا مادی یا حیوانی که او را سرو پا باشد گاه باشد که حادث

باشند در او علامات هایله سرخ و سیاه و گاه باشد که زیر کوکبی

باشند و بایستد و یا آتش گردد و بد ور آن فلک در وزی چند و اگر

نشود و اتّصال دخان از ارض تا کره آتش باشد مشتعل شود و یا

زیر زمین فرود آید و چون حرارت رخنه از ابر و هوا منکر شود

بسیار باشد

بسیار باشد که متکاشف و قصد نزول کند و هو السبب آن ممزوج شود

و ریح از آن حاصل شود بسیار باشد که تخلخل هوا و حرکت از جائی

بجائی حادث شود و بخار ثقل نماید و گاه باشد که دو ماه مختلف

حجم کردند و هرد و مستدیر کردند و نور رابع از آن حاصل شود و بخار

صقیل میماند بر مناسبات مرائی اشباح نور آفتاب و ماه تاب

بر مناسبات را در علم مناظر و مرایا بدانند و صاعقه گاهی مانند

مس و گاهی مانند سنگ پس اگر ما کرا او آتش می شد این اختلاف

شد بلک از دخنه و اجزء آن معدنست که آن جواهر در آن غالب

و بعضی گویند که صاعقه اجزای ناریست که بسبب جدا میشود

و بنابر ثقل جدا شده و نازل شده است گویند دخان

تفع شده هرگاه برسد بجو اقصی که حار بالفعل است یعنی نزدیک

بکوه آتش و آن دخان دهنی باشد از اجسام چوب و از سحاب

آب و زمین و مخالطه اجزء ارض و ملحی در رشود بواسطه قرب

نیای مرز طرف بالای آن دخانست این مسمّی بشهاب است و

چون اجزای ارضیه ان جدا شود وناری مستحیل بیاز حرف
کرده نمود و رویت آن بر کرده و چنان مینماید که ان منتهی
شده ودر واقع منتفی وخاموش نشده بلکه تا رصد کردیده
که آن غیر مرئی ست   پس دانسته شد که آنچه مرتفع
شد از جسم رطب از آب وزمین آن بخار ست و آنچه مرتفع [شود]
شد از جسم یابس از زمین آن دخان ست وارتفاع وبالا رفتن [در] هر
بسبب تاثیر شعاع آفتاب ست وجمع حریق منتهی شود بسوی نور فعال
ومبنی بر آنست پس بخار عبارت ست از اجزای مخلوط بارض بقوه
جاذبه آفتاب وبتسخین تلطیف آن تصعید میکند و بالا [میبرند]
واجزای ناری را میل بکر مکان طبیعی خود بر حسب و هرگاه بجای بر [رسند]
که انعکاس شعاع با آنجا نمیرسد که کره زمهریر ست بنابر برودت
متکاثف میشود و دخان مخلوط با آنچه که از مکان بگذرد و نزدیک
کره بر … نیازک ذوات الاذناب بهم میرسد   بدانکه
رعد صدائیست از حرکت دخان محتسبه که بنابر خلاص شدن و [بیرون]

آمدن

آمدن بسوی فوق یا تحت حادث میشود شدت مقارعت سحاب و
تمزیق و وزیدن عنیف صوت مهیب عظیم حادث میشود و بمسامع
صوامع میرسد ولیکن از رسیدن این صورت بسامعه لمعهٔ نور
مرئی میشود که آن برقیست که از شدت مماکت و برهم سائیدن
بهم میرسد چون صورت بحرکت و تموج هوا بسامعه میرسد
بنابرین بعد از آن رویت برق ست والا هر دو سبب یکیست که
حرکت بر روی عنف ست ورعد و برق بسبب حرکت دخان ست از حرارت
و حوادث تاثیر شعاع آفتاب ست وماده دخان جدا شده از
سحاب نازله بسوی زمین ساعقه ست علی الاختلاف و ظاهر
هر توایست که دخان کثیرة المواد مرتفعه از ارض محتبسه
واصحاب بنابر حرارت حرکت کند بسوی فوق و چون تمزیق سحاب
نماید و بگذرد و نفوذ بکرهٔ نار رسد از حوادث اخری وماده خلط
ارض و ذهبیت شعله درگردد و اجزاء لطیفه ناریه تلطیف دیگر
یافته بنابر صرف بپیوندد و اجزای کثیفه از شدت حرارت [illegible] مرفوک اخته

وجمع گشته وصلب شده وبنا بر ثقل نازل شود و تمزیق عنیف سحاب
متکاثف کرده و برق و رعد بسیار احداث نموده فرود آید با آن
شدّت و صلابت بهر جا که رسد و مصادم بهر چه شود بسوزا
ند و بشکافد و نیست و نابود گرداند تا بزمین فرو رفته قرار گیرد
ودلیل بر این ست که مادّه صاعقه باین آتش منزرم نمیشود و بهیچ
تیشه و سندان و چکش شکسته نمیشود و بنا بر آنکه مصنوع بسیط
از نار مرکب متاثر نمیشود و بعض صواعق بدریا فرو رود و ا
خراق کند و هر چیزی که بر آن بگذرد از حیوانات بمیرد بسا باشد
که بر کوهی افتد آنرا خورد کند وگاه باشد که جرم صاعقه بغایت
دقیق باشد مانند کناره شمشیر و اشیای صلبه را ببرد و نیم
کند و مقدار انفراج نباشد وگاه باشد که نفوذ کند در اشیا وا
شیای که رخوه متصادم شود با شیای صلبه چون آهن و زر را
بگدازد و کیسه را نسوزاند و طلا و نقره که بر لجام و زین باشد
بسوزاند و بگدازد و دوال را نسوزاند و بعضی صاعقه را جسم صلب

میدانند

میدانند وگاهی ریح غلیظ میدانند که در رنگ مانند سوم باشد وگاهی
رقیق میگویند و این ریح ناری بقعر دریا فرو میرود با وجودی که آب
غالب ست بر نار او را اعلاج نکند و این ریح حیوانات آبی را میسوزاند
که بر گرد ماه در می آید وگاه بر گرد جرم شمس از
بخار است که به سبب جمع شدن اجزای رشیه آن بگرد جرم از انعکاس
شعاع با آن شکل و لون میماند و آن وقتی بود که هوا در غایت صافی
بود این ست هاله و قوس آن بود که عکس آفتاب هرگاه بر بخار تر
افتد از زمین بر آید در هوا شود و در جرم قمری السیند برای آنکه
لزرق هدو رست   آنچه در ارض حادث شود مثل زلزله از ا
جزای ریحی یا بخاری یا دخانی و آنچه مانند اینها باشد چون در
رحم زمین جمع شود بخار بسیار بر تلطیف متخلخل شود و متموّج گردد
وخواهد بیرون آید بحرکت عنیف شدید و زمین متکاثف و سخت باشد
ومسامات بسته باشد و راه خروج نیابد و شدّت روز و حرکت
زمین را متزلزل گرداند یا آنکه زمین را بشکافد بسبب قوّت مادّه

وکوه را بدرّد و قلّه کوه را بشکند و بپراند و بجای دیگر اندازد که ا
ز افتادن کوه زلزله دیگر در زمین پیدا شود و گاه باشد که بنای
شهرها را بکند و آن شهر را معدوم گرداند و گاه باشد که آتشی
از آن منفصل شود که زمین را و اشجار و نباتات را بسوزاند و
گاه باشد که بعضی زمین و کوه و قطعه فرو برد و زمین را بسیار
بکوه اندازد و یا آنکه بعضی را بلند مثل کوه گرداند و نهرهای عظیم
گاه ست که بیرون اندازد و گاه هست که قنات و کاریزها را فرو
برد   در زمین حادث مثل عیون و چشمهای خوش
چون ماده ماح بخار بسیار در زمین جمع گردد و برودت در او
اثر کند آن بخار و ریاح آب گردد و اراده خروج از زمین را شق
کند و بیرون آید اگر مددی از بخار و ریاح که مجاور آن ز
مین ست بنا بر ضرورت عدم خلا برسد آب گردد و آب چشمها
همیشه جاری و مستمر باشد و گاه باشد که جاری شدن عیون بنا
بر آب برف و باران باشد که در جوف زمین مجتمع گشته در

نموده

نموده گوشه زمین و دامان کوه را شق نموده بیرون آید دلیل بر این
آب و باران که آید از تقاطر بخره میل سقف حمام ست و چون
بخار متصاعده متقاطر میشود و منعقد میگردد یا مثل سرپوش
ست بر روی دیگ عرق گلاب کشیدن ست و هر گاه باران ببارد
و لیکن حمام تر باشد تقاطر بیشتر ست زیرا که پیوسته جذب
بخار میکند بنا بر این ست بر آن بالا و سرپوش را آب میکند و
دلیل آب شدن هوا رسیدن قطره است ببالای سرپوش ست که بر
طبق برف و یخ باشد   و دیگر در آن زمین که معدن گو
گرد و نمک باشد لا منفجر گردد از آن آید و گرم باشد و آبی که از معدن
نمک آید شور باشد و آب گوگرد که سوزان باشد بسبب آن باشد
که بخار گبریتی آب شود اینست که در احادیث معتبره وارد شده
ست که آبهای گرم کوهها و زمین مکروه ست استعمال و نزدیک
باین ست نفط که از زمین میجوشد و مومیائی
بدانکه اقسام معدنیات چهار ست زیرا که بساط اینها را ترکیب

محکم ست یا نیست اگر هست از مطرقه وچکش می شکند یا نه اگر چکش
کیر نیست ومیشکند مثل یاقوت ولعل وزمرد واگر نمیشکند وچکش کرد
مثل ذهب وفضه وحدید ونحاس واگر ترکیب آن محکم نیست وتری آن
تحلیل میکند بآسانی یا نه اگر رطوبت آن را تحلیل میکند چون نمک ونو
شادر وزاج واگر رطوبت بآسانی وانمیکند چون کبریت وزرنیخ و
وربیودان هفت چیزست که چکش کیر ست آن را فلزات سبعه گویند
وچون نقره ومس وسرب وقلع وآهن وآنها همه در اصل کوکرد متکون
میشوند وتکون کوکرد از آبست که باخاک وهوا امتزاج یافته وحرار
ت حرارت قوی آنرا نضج داده وهیئت در وی حاصل شده وبسبب
برودت بسته شده تکون سیماب از امتزاج آبیست که باخاک چنان
باشد یان آب بهر طرف که ظاهر شود وآن خاک گرد آنرا داشته با
شد وجدا نشود وبر مثل قطره ست آب بر خاک نم میریزد وهر چند
خمیر کنند وانمیشود که خاک لطیف گرد اگرد آن را دارد و غلاف آن
شده تا آن غلاف را نشکافد ما آب دیگر در غم نشوند وچنانکه درد خمیر

کردن

کردن زرنیخ ونوره مشاهده شد وسیماب از اعجب معدنیات است که حکمت
آنرا بجز واجب الوجود حقیقی کسی نمیداند واین بود اقوال الطبیعیین
ومذهب اهل شرع غراین نسبت که همه آنها را مؤثر بتدبیر خداوند
تدبیر میداند والله یعلم   در تکوین مادّه انسانی چون منی
در رحم زن مستقر میکردد ومدّور میشود از جهت آنکه آب بطبع مدّ
ورست آنکه بواسط حرارت غریزی یعنی طبیعی که در رحم ست نضج
یابد وبدین سبب نطفه چهار طبقه میشود وهر طبقه محیط تا محدّد
یعنی غلیظ ست روی بمحیط می آورد ودر سطح اعلی نطفه مقر
میسازد وآنچه در زیر سطح اعلی است متصل بسطح آنچه لطیفی
وری کمتر اشت بالای مرکز ست بدین دستور چهار طبقه میشود
ومرکز را که در میان نطفه است سودا میکویند وسودا سرد وخشک
است وطبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افتاد طبقه دویم را
بلغم میکویند وبلغم سرد وتر ست وطبیعت آب دارد لاجرم بجای آب
افتاد وطبقه سیم را محیط ست بهوا چون میکویند خون کرم وتر ست

لاجرم بجای هوا افتاد و چهار محیط را صفرا میگویند گرم و خشکست
طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاده جوهر نطفه چهار عنصر
و چهار طبیعت بهم میرساند و این جمله در یکماه موالید سه گانه
که معادن حیوانات و نباتات باشد و در وی پدید آید و تمامت
اعضای اندک اندک پدید آیند و اول نطفه مدتی علقه ست و بعد
از آن مضغه میشود و در میان مضغه عظام و عروق و اعصاب پدید
آید و در اول ماه چهارم که نوبت آفتابست آغاز صورت میشود
و بتدریج حس و حرکت در وی پدید آید و لوح روح آنرا گویند
همان حرکت خاصه عنا مریست و در ماه نهم که نوبت مشتری
رسد بدین عالم آید و اول حق تعالی چهار قوه در وی ایجاد
میکویند اول جاذبه که قبول غذا میکند و وارد معده میسازد
دوم ماسکه که طعام را نگاه میدارد در معده و غیره آن طبیعت
فعل خود را در آن بعمل می آورد سیم هاضمه که غذا در معده طبخ
میدهد و خالص آنرا جدا میکند و در جمیع بدن میکند چهارم

دافعه

دافعه که دفع میکند آنچه از ثقل غذا میماند بعد از اخذ هاضمه
خالص را و منجمد میسازد و زیرا که اگر نمی بود آدمی حرکت نمیکرد برا
ی طلب غذا بلکه سایر حیوانات هم و قوام بدن حیوانات بغذاست
و اگر ماسکه نمیبود طعام در جوف نمی ماند و اگر دافعه نمیبود ثقل
طعام چگونه دفع میشود و آدمی را قوتی چند ست که با حیوانات
تنهاش یکست و قوتی چند که مخصوص اوست اما اول غاذیه
و نامیه و مولده است و قوه غاذیه آنست که غذا را مستحیل میکند
بچیزی که شاکل و مشابه عضویست که بعد از آن محتاج ست و احتیاج
باین قوه ندارد و از آنجهت ست که چون تکوین بدن از اجزای رطوبی
چند ست و حرارت غریزی در بدن حاضر ست در بدن که اخلاط
نضجی دهد زیادتیها تحلیل میرود و اشیاء خارج بدنی نفسانی
باعث میشوند اگر قدری از غذا بدل آنچه بتحلیل میرود نشود
بزودی خشک و بکاهد و برطرف شود که بحکم حکیم علیم قوه غاذیه
داد بدن برای بدل بتحلیل قرار داده و چون طفل در رحم کون حرکت

مخلوق میشود و بآن کوچکی کارهای که از انسان باید بعمل آید

بعمل نمی آید پس باید که بزرگ نشود لهذا حق تعالی قوّهٔ نامیه

زیدان نیز قرار داده چون زاید طفل در رحم کوچک مخلوق میشود

و بان آنچه که داخل کند غذا را در میان اجزای صلبیه بدان که از

منو بهم رسد مانند استخوان و عصب رباطات و امثال اینها تا

زیاده شود در طول و عرض و عمق تا بحدی برسد که مناسب بر شخص

باشد و این قوّه تا سی سال عمل میکند و بعد از سی سال عمل میکند

چندان عمل اثر ظاهر نیست و از سی سال که گذشت عملش باز می ماند

و بعد از آن فربه میشود و اما نمو نمیکند و چون آدمی را از دست

آکر بوالیه و تناسل نشود نوع بزودی بر طرف میشود پس قوهٔ مولده در

بدن قرار داده که از مادّهٔ بوجود شخص دیگر میشود و قوت غاذیه چهار

خدمتکار دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه چنانکه مذکور

شد اما مراتب هاضمه چهار است اوّل در معده که غذا در انجا

کشکاب میشود و آنرا کیلوس میگویند و اوّل هضم در دهان

میشود

غاذیه حاصل میکند قدر ما یحتاج که از همین انسان تحلیل آید که ماده [illegible]

میشود در وقت جائیدن دوم در جگر زیرا که کیلوس

که کیلوس چون

هضمش تمام شد در معده خالص و لطیف آن از رگی که از معده

بسوی جگر رفت که ماساریقا میگویند و اصل جگر میشود و پهن میشود

در تمام جگر در عروق ریزه چنانکه در تمام جگر دویده و هضم دوم

در انجا میشود و منتها با خلاط اربعه میشود آنرا کیموس میگویند و آ

نچه کف آنست زرد است و آنچه لعاب اوست آب است و آنچه درد او است

خاک است و ابتدای این هضم در ماساریقاست و هضم سیم در رگها

ی بدن میشود و اولش در وقتی است که اخلاط میشوند در رگ بزر

گی که از بالای جگر رسته و از انجا برگهای دیگر که در جمیع بدن

منتشر است داخل میشود و هضم چهارم در اعضا میشود و ابتدایش در

هنگامیست که از دهانها مترشح میشود در اعضا اما قوت دافعه

بول و غایط را دفع میکند و قوّهٔ مولّده دو تاست یکی آنست که فضل

هضم چهارم را از خون در حصیه منی منقلب میگرداند و دوم آنکه

هجز و ازمنی را مستعد عضوی از اعضای اصلیه میکرداند که بعضی
استخوان شود بعضی عصب شود و بعضی رباط و امّا قوتها که مخصوص
حیوانست که در نباتات نمی باشند دو قسمند محرکه و مدرکه امّا
محرکه منقسم میشود بباعثه و فاعله و باعثه قوتیست که کاه مرتسم
شود در خیال صورت امری که مطلوب باشد حصول وی یا مطلوب
باشد دفع وی باعث بجهت امری مطلوب الحصول باشد قوة
شهوانیه خوانند و اگر بجهت امر مهروب عنه باشد قوت غضبیه
خوانند و فاعله قوتیست که عضلات و اوتار تحریک کرداند و امّا
مدرکه بوده قوتست پنج در ظاهر و پنج در باطن امّا پنج قوت
ظاهر اوّل قوة باصره و آن قوتیست که حاصل آن رو
حیست که در مجمع النوّرین مثبت و مراد از مجمع النوّرین موضع ملاقات
دو عصبه مجوفه است که از چپ و راست مقدم دماغ رسته باشد و بهم
ملاقات یکی شود و بعد از آن ملاقات منعطف شده آنکه از طرف راست
رسته بحدقه چپ آید و باین قوت نفس ادراک کند جمیع رنگها و

وسم

و روشنیها را بالذات و جمیع و جمیع اشیاء ملوّنه مضیئه را بالعرض
و علما را اختلافیست که مدرکه بالذات عین مرئی است یا صورتی از او
که منطبع کردد و در جلدیه چشم و ساحت آن در مجمع النوّرین و از آن
منتقل کردد بحس مشترک و مذهب معلم اوّل و فیلسوفان طبیعیین
و اتباع اوّل و جمعی قایلند بخروج شعاع از بصر بشکل مخروطی که
سر آن در مرکز بصر باشد و قاعده منطبق بر سطح مرئی و باتصال
این شعاع بر مرئی سبب انکشاف ظهور ذات مرئی کردد نزد
نفس ناطقه و این مذهب ریاضیین است و جمعی قائل بخروج شعا
ع نیستند بلکه از هوای ما بین رائی و مرئی متکوّن کردد بکیفیت شعا
عی که در بصر است و سبب انکشاف ذات مرئی کردد و قول با
نطباع اشهر است و از بعضی احادیث نیز چنین ظاهر میشود دوم
سامعه است و حاصل آنکه روحی است که در عصبه مفرقه صماخ است
و نفس باین قوت ادراک کند جمیع اصوات و صداها را و صوت
کیفیتی است که حادث شود در هوا بسبب تموّج که حاصل شود

از خوردن دو چیز بهم از روی عنیف یا از جدا شدن دو چیز از هم

بطریق عنیف بشرط مقاومت هر دو بهم و آن تموج مخصوص تا

در هوا باقی شد صوت موجود باشد و چون این تموج متحرک

در تا بهوای در کوش شد و منتهی شود بمقعر صماخ که عصبه مد

کور ست در اینجا مفروش ست صوت متادی شود بقوتی که

سپرده شد بروح آن عصبه دمدرک نفس کرد دوم شامه و آن

قوتیست که حامل آن روحیست که در دو برآمدگی شبیه به پستان

که در میان پیش از مقدم دماغ ست رسته و نفس باین قوت

ادراک میکند جمع بویها را بسبب وصول هوای بکیفیت را

چه پنجم چهارم ذائقه و آن قوتیست که حامل آن روحیست

دو عصبه جرم زبان ساریست و نفس باین قوت ادراک کند

مزه ها را بواسطه رطوبت لعابیه متکیف بکیفیت طعم یا مخلوط

یا لطعامی ذی طعم علی الخلاف پنجم لامسه و آن قوتیست که

حامل آن روحیست که ساریست در تمام اعضا و نفس بآن

ادراک

ادراک کند جمیع کیفیات ملموسه را مانند حرارت و رطوبت و برو

دت و یبوست و ملاست و خشونت و لینت و صلابت و سنگینی

و سبکی را اما آن پنج قوت باطنه اول حس مشترک ست و آن قوتیست

در مقدم بطن اول دماغ یعنی مغز سر که متادی باشد بسوی آن

و مرتسم شود در آن جمیع صور محسوسه بحواس ظاهره و این قوت را تشبیه

کرده اند بحوضی که از پنج جدول آب در آن ریخته شود حواس ظاهره را

بجاسوسان این قوت کفته اند که هر کدام هر چه میابند خبر با و برسا

نند و نفس از و مشاهده کند و باین سبب بزبان یونان بنطاسیا

کویند یعنی لوح نفس دوم خیال ست و آن قوتیست در آخر بطن او

ل از دماغ که حفظ کند جمیع صور مرتسم در حس مشترک را بیرون آن

قوت خازن حس مشترک ست سیم وهم ست و آن قوتیست موخر بطن

در بطن اوسط از دماغ که ازادراک معنی جزئیه متعلقه محسوسات

بآن حاصل میشود مانند عداوت جزئیه که کوسفند مثلا اکر کرک

مشاهده میکند و سبب فرار آن میشود محبت جزئیه که بره

ازمادر خود ادراک میکند وسبب میل بال میشود ومراد بمعانی آنست که
بحواس ظاهره مدرک نشود وصور امور یرا گویند که بحواس ظاهر مدرک
کردند چهارم حافظهٔ ست وآن قوّتی ست درمقدم بطن آخر از
دماغ که حفظ کند معانی جزئیّه را ونسبتش بر هم چون نسبت خیال ست
بحس مشترک پنجم متخیلهٔ ست وآن قوتیست در بطن اوسط از
دماغ که ترکیب کند صور محسوسه ومعانی جزئیه را بعضی با بعض
وجدا کند بعضی را از بعض چنانچه ظاهر شود از تخیل انسانی که
دوبال داشته باشد مادامی پرواز کند یا تخیّل کردن ملّوحی را آفتاب
طعم که در واقع دارد یا تصوّر کند دوست را غیر دوست ودشمنی را غیر
دشمن الی غیر ذالک امّا قوّتها که مخصوص انسان ست در سایر حیوا
نات نیست قوة عاقله ست که آن متصوّر ست تصدیق میکنند و
قوة عامله ست که بآن مهیّای مرادات اعمال شود وافعالی که او
را بمرتبۀ کمال الحقیقیه برساند وقوّت عاقله چهار مرتبه دارد
اوّل حالتی که جنین رحم باشد در ابتداء تعلّق نفس با وکه از جمیع

معقولات

٥٩

معقولات خالیست ومستعد حصول آنها ست واین مرتبه را یا نفس
ناطقه را درین مرتبه عقل هیولائی خوانند ومرتبۀ دوم آنست
که تصوّرات را از تصدیقات بدیهیّه او را حاصل شود بفکر یا حدس
از بدیهیات بنظریّات منتقل شود واین مرتبه را یا نفس را درین
مرتبه عقل بالملکه مینامند سیم آنست که معقولات نظریّه را برا
ی او حاصل شود امّا همگی منحصر نباشد وچون نخواهد آنرا تواند حا
ضر ساخت واین مرتبه را یا نفس درین مرتبه عقل بالفعل میگو
یند چهارم آنست که معقولات همه در نزد او حاظر باشد واو
را اتّصالی بمبادی عالیه یا الواح سماویّه بهم رسیده باشد که مطا
لعه امور از انجا تواند کرد واین مرتبه را یا نفس را درین مرتبه
عقل مستفاد وقوّت قدسیّه میگویند وبعضی آیۀ کریمۀ نور را
یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور باین مرتبه تفسیر کرده
ند وبعضی روایات ایمائی باین دارد وبعضی تأیید بروح القدس
را نیز باین معنی تأویل کرده ند واین مرتبه مخصوص انبیا واولیاست

و قوت عملیه نیز چهار قسم است اول آنست که ظاهر خود را متابعت
شریعت حقه و آداب و سنت مصطفویه را از نماز و روزه و غیرها
بینها پاکیزه کرده اند دوم آنکه باطن خود را از اخلاق ردیه و ملکات
دنیه ظاهر سازد سیم آنکه نفس را بعلوم حقه و حکم حقیقیه مزین
کرده اند چهارم آنکه از مرادات و ارادات خود خالی شود بتغیر
غیب بجناب اقدس الهی در تحصیل رضای او و امری منظور نباشد
و ارادت حق جل و علا کرده باشد و دنیا و دلی برچیده باشد
و بملاء اعلا متعلق شده باشد کما قال الله تعالی و ما تشاؤ
ن الا ان یشاء الله و قال جل شانه و کنت سمعه الذی یسمع به
و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش
له و این مرتبه مخصوص ائمه معصومین صلوات الله علیهم
و بعضی از احوال ایشان این بود و بعضی از احوال ایشان والله یعلم

در بیان هر آنکه در هر ماهی چند روز نحس است

بیک روایت سیم پنجم و این مذهب مختار اهل شرع و منجمین است

و روز عاشورا از همه روز نحس تر است و همچنین تاسوعا که نهم شهر
محرم است بر نحس است و بعضی هشتم محرم را چنین میدانند و بیست
هشتم ماه صفر و بیست یکم ماه مبارک رمضان و از ایام هفته
روز دوشنبه و چهارشنبه است و ایضا منقول است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیست چهار روز نحس در سالی که ما
هی دو روز باشد اگر کسی بیمار شود بمیرد اگر بسفر رود بر نگردد
و اگر بجنگ رود کشته شود و اگر فرزندی متولد شود نماند
بدین دستور برای هیچ کار خوب نیست والله یعلم

یازدهم و دوازدهم ۱۱ ۱۲		یکم و هشتم ۱ ۸	
یکم و بیستم ۱ ۲۰	یازدهم بیستم ۱۱ ۲۰	دهم پانزدهم ۱۰ ۱۵	دوم چهارم ۲ ۴
	یازدهم و سیزدهم ۱۱ ۱۳	سیم چهارم ۳ ۴	سیم بیستم ۳ ۲۰
	هشتم بیستم ۸ ۲۰	دوم پنجم ۲ ۵	ششم هشتم ۶ ۸

و از برای مسافرت قمر در عقرب و قمر در اسد بودن خوب نیست و
از برای نکاح قمر در عقرب بودن بد است

در معرفت

خلاصه اختیارات از قول حضرت امام جعفر الصادق علیه السّلام
در هر ماهی اوّل نیک ست برای تزویج و بیع و شرای و سفر کردن دوم
مبارک ست تجارت و طلب حاجت سیم جمله مهمّات خاصّه دیدار
ملوک و سفر کردن چهارم نیک ست همه حاجات الّا سفر کردن
پنجم بد ست جمله امور خاصّه دیدار اکابر را ششم نیک ست سفر
و خیر کردن و بنا بر نهادن را هفتم نیک ست مناکحه و بنا و نقل و حر
کت را هشتم نیک ست همه امور الّا صف کردن نهم نیک ست همه
امور مکر دیدن عمال را دهم نیک ست طلب حاجات را یازدهم
نیک ست دیدار ملوک و سفر و حاجت را دوازدهم نیک ست
خصوص حاجات سیزدهم توقّف در امورات اولیست چهاردهم نیک
ست دیدار اکابر و علما و اشراف پانزدهم مختار ست طلب
حاجات و سفر کردن را شانزدهم نیک ست کارها و وصیّت و معا
مله کردن را هفدهم نیک ست طلب حاجات و نقل و حرکت را هجد
هم مختار ست سفر و تزویج و ابتدای کارها نوزدهم نیک ست

دیدار

دیدار ملوک و سفر کردن را بیستم بد ست جملهٔ کارها بیست یکم مختار ست
سفر کردن را بیست دویم نیک ست دیدار ملوک و مناکحه را بیست
سیم بد ست جملهٔ کارها خاصه سفر کردن را بیست چهارم حذر ا
ز سفر اولیست با طلب بیست پنجم مبارک ست همه امور الّا تز
ویج و سفر کردن را بیست ششم نیک ست هر کار خاصه تجارت کردن
بیست هفتم نیک ست طلب حاجات و نقل و حرکت را بیست هشتم
مبارک ست سفر و طلب گم شده کردن را بیست نهم نیک ست همهٔ
حاجات خاصه حرکت را

در بیان خواب دیدن در هر
ماه منقولست از حضرت صادق علیه السّلام که خواب دیدن در
اوّل ماه باطل است دوم و سیم عکس ست در چهارم پنجم بتاخیر افتد
در ششم هفتم هشتم نهم آنچه بیند راست باشد در دهم دروغ با
شد در یازدهم و دوازدهم خوب باشد در سیزدهم و چهاردهم نه خیر
باشد نه شر باطل ست در پانزدهم راست باشد در شانزدهم و هفد
هم بتاخیر افتد هیجدهم نوزدهم درست باشد در بیستم بیست یکم

[illegible]

روغ باشد بیست دویم بیست سیم فرح و شادی باشد در بیست چهارم بر عکس
باشد بیست پنجم و بیست ششم نیز بر عکس باشد بیست هفتم بیست هشتم درست
باشد بیست نهم سی راست باشد و در روایت حضرت سلمان فارسی رضی
الله عنه خوابی که در روز ششم دیده شود بعد از یک روز یا دو روز
تعبیرش ظاهر شود و در روز نهم خوابی که دیده شود بعد از بیست روز ظهور
آید و در روز یازدهم تعبیر بعد از روزی بعمل آید و در سیزدهم خواب بعد از نه
روز تعبیرش ظاهر شود و در چهاردهم بعد از بیست و شش روز بعمل آید
و در پانزدهم خواب بعد از سه روز اثرش ظاهر شود در بیست نهم تعبیرش
در همان روز بعمل آید همین بود حدیث سلمان فارسی رضی الله
در او فالی که قصد زدن رگ مکروه ممدوح است در ایام ماه روز
اول رگ زدن مضرت بود در دویم بیخوابی آورد سیم ضعف دماغ پیدا شود
چهارم درد سر و شقیقه پدید آید پنجم زردی رو پیدا شود ششم لرزه
در اندام پیدا شود هفتم مرض مفاجات آورد هشتم درد سر پدید آید نهم
رنج در بدن پدید آورد دهم ضعف آرد یازدهم سودا و مالیخولیا آرد

دوازدهم